

الحمد لله الذي جعل
 الله من شيا ولما لا ين

لله الحمد الذي ان خير وركبت اقرا ان مجموع تصوير من سائل حضرة كبرى نقشبندية



بتصحيح تام وفتح مالا كلام از استقام احقر الانام محمد عبد الواحد عفا الله عنه لعمد

مطلع وصلى الله عليه وسلم
 رضى محمدا و آله مطوع

این بذات پاک الله صمد بود و ماری از یار بدی مار بد جان میستاند از سلیم
 یار بد آرد و سومی تا بحییم و عزیز میگری دیگر میفرماید ع برگزین از ایشان اگر چه باشند غیثان
 سر بر رخ هر کس بود دل غلامی زد دوست اگر پدر من بود دشمن و اختیارم دوست
 چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت جماعت باید گذارد که حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار کرده اند که ان
 فی الجماعه رحمت الله است و دست آنکه مرد تنهار و به لطف حق انگند بر و پر تو
 چون حضرت را جماعت ادا کند بخانه باید متوجه قبله نشیند تا زمانی که خواب غلبه کند آنگاه سه
 نوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل اعوذ برب الفلق و سه بار قل
 اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدمد و بر اعضای خود بمالد و ثواب آن را
 با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشد تا باین آسایش برایشان میرسد حق سبحانه تعالی
 برو بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می فرمودند رحم تو رحم
 خدا را بران بنین بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است و بعد
 از آن رو بطرف قبله بدست راست بخواب رود و هرگاه که از خواب بیدار گردد و کلمه
 سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن هر عضو سه بار التماس
 گوید یا دعاییکه فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم اجعلنی من التوابین
 واجعلنی من المستطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین
 لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو کند و بعد از آن ملاحظه اوقات
 گذشته بخند که از غفلت نگذشته باشد شکر آن را بجا آورد و آنچه از غفلت و بیکاری
 گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت بحضرت حق سبحانه و تعالی بجد تا توفیق
 شکر زیاده شود و مضمون قول حضرت حق سبحانه و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و این
 کلمه بازگشت سه بار بناری و تصریح و تشويع هر چه تمام تر بگوید خداوند بحضرت تو بازگشتم

سَالَةُ أَنْفَاسِ نَفْسِكَ

L5460

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدان ارشدک اللہ تعالیٰ فی لدا ین لے طالب صادق وای مرید عاشق ہر گاہ
کہ حق سبحانہ تعالیٰ بندہ رحمت عنایت خود بمضمون حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ است مشرف گرداند باید کہ ہر گاہ ہمت
مصرف بران دارد کہ ہیچ خطہ بلکہ لمحہ بے یاد کردن آنحضرت جل ذکرہ نباشد
و دائم عمر در طاعت و عبادت او صرف کند و بیا مشغول باشد ۛ
نخست مو غفلت پسیر صحبت ہم این است ۛ کہ از مصاحب ناجس احتراز
کنید ۛ بدان کہ ناجس جاعتی اند کہ در طریق این کس نباشند یا کسانی اند کہ رومی
از خدا گردانیدہ دنیا را قبلہ خود ساختہ اند ایشان را نیز احمق سے نامند ۛ

صحبت احمق بے خونہا بر نخت

ز حتمان بگریز چون حیئے گر نخت

اکابر طریقت قدس اللہ ارواہم ضرر مصاحبت این جاعت را دریافته اند و مریدان
خود را درین باب مبالغہ تمام نموده اند غریزی از شرفقت قسم یاد کرده میگویند ۛ

آنست که ادای نماز طاق واقع شود چرا که الله تعالی سبحانه فردست و در کلام مجید
 آمده است هر سوره که خواهد بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی و آمن الرسول
 بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبک و حب من یحبک و حب ما یقرّبنا الیک
 اللهم انصر من نصر الدین و انصر من نصر اهل الدین اللهم اخذل من خذل الدین و اخذل
 من خذل اهل الدین اللهم حفظنا من العلة فی الغربة و من المذلة عند الشیب و من الشقاوة
 عند الحاتمة و من البغیة یوم القیامة اللهم زین ظواهرنا بجدتک و بواطنا بمحبّتک و قلوبنا
 بمهر فتک و ارواحنا بشاهدتک و اسرارنا بمعانته جناب قدسک اللهم ارزنا الحق حقا و قرا
 اتباعه و ارزنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و لا تکلنا الی الفساد و لا الی احد من خلقک طرفه
 عین و لا اقل من ذلک کن لنا و الیا و ناصر و حافظا و عونا و معینا و علی کل خیر دلیلا و ملقنا
 و موند اللهم ربنا آتنا من حضرنا و ممن غاب عنا و کل مؤمن و مومنة فی الدارین حسنة یا
 واسع المغفرة اللهم ارزنا الاشیاء کما هی اللهم سهل علینا بکجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرّم الاکثرین
 و یا ارحم الراحمین اللهم تب علینا حتی نتوب الیک و عصما حتی لا نعود و حبب الینا الطاعات
 و کره الینا الخطیئات بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه
 اجمعین و ثواب این سیزده رکعت نماز را بار و ج جمیع اولیا و پدران و مادران خود و جمیع
 امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ببخشند تا حق سبحانه و تعالی عوض هر یک رکعت نماز
 ثواب ده رکعت نماز دهد و نظم گریک بدست توده دهندت و گرشام دهی بگریه دهند
 هر ده بدیه و مولا و تا بر در دو رکعت ن دهندت و بلکه عوض هر یک مقصد بدیه و اگر خواهد
 بحساب بدیه چنان که حق سبحانه و تعالی گفته است مثل الذین ینفقون فی سبیل الله مثل حبه
 انبت سبع سنابل فی کل سهله مائه جته و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم این
 ثوابها را نیز در راه رضای خدای تعالی بار و ج آن جماعت ببخشند و افضل حق
 سبحانه تعالی و از درهای رحمت و طلب عنایت و رحمت کند بلکه از و جزا و رانه طلبد

از هر بدی و تقصیری که بر من گذشته است از دانسته و نادانسته آشتی دآن لا اله الا الله
 و خدۀ لا شریک لک و آشتی دآن محمداً عبده و رسوله یک بار
 این را نسیز گوید اسیات چون بدرگاه تو خود را در پناه آورده ام یا اله العالمین
 بارگناه آورده ام بدورت زین بار خود پشت و توان آورده ام بدعجز و زاری بر در
 عالم پناه آورده ام بدمن نمی گویم که بودم سالها در راه تو بدستم آن گمر که اکنون رو بر او
 آورده ام بدچار چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست بدنیستی و حاجت عذر و گناه آورده
 ام بدرد درویشی و دلریشی بدیخویشی بهم بداین همه بدعوی عشقت گواه آورده ام بد
 چشم رحمت بر کشا موئی سفید من بدبین بدزائمه از شرمندگی رو سیاه آورده ام بد
 بعده بدنیاز تمام صد بار استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا و خطا

سر او علانیت و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
 لا اعلم و انت علام الغیوب و بعد از آن بنماز تهجد مشغول شود و دو رکعت نیت کرد
 و از ده رکعات بهش سلام بگذارد و دو رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و در دوم
 آمن الرسول بخواند و در هشت رکعت سون سلین بخواند و ده آیت در هر رکعت ازین
 هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انا نحن نخی الموتی و در دوم تا و مالی

اعبد الذی و در سوم تا و ایت لهم الارض المیتة و در رکعت چهارم تا انا حلفت
 و در رکعت پنجم تا و نفع فی الصور و در رکعت ششم تا و لقد اضل سبک و در رکعت
 هفتم تا و اتخذوا من دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در دو رکعت دیگر
 سه بار سون اخلاص بخواند و این روش خواجۀ یوسف ابویوب همدانی است که پیوسته
 خواجگان ست قدس الله تعالی او را هم بعضی در هر رکعت یک نوبت سون سلین
 خوانده اند و بعد از آن دو رکعت دیگر نشسته بگذارند و مجموع در حقیقت سیزده رکعت
 میشود و هر که دو رکعت نماز نشسته بمنزله یک رکعت نماز استاده میشود و این از برای

باشد از دنیوی و دافردی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند برپیر خود حاضر شود
 نماز مانیکه آفتاب یکس نیزه برآید در آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و رکعت
 اول بعد از فاتحه و تسبیح و تهنئا و در دوم و ایل اذانیست و در سوم و تسبیح و در
 چهارم الم تشریح و اگر نه در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر ذوقی دست دهد
 تا دوازده رکعت نخصت ست حضرت مولانا یعقوب چرخي قدس سره در نسیه
 نوشته اند که پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را دوازده رکعت
 گذارد حق سبحانه و تعالی دهمشت قصری از زر و نقره برآید او بنا کند بعد از نماز
 چاشت سربسجده نهاده هفت بار الوهاب بگوید تا هر چه محبت غیر و غیریت است
 از دل خبیث بیرون کشد دل صاف شود و دیگر هر وقت که طهارت شکند زود
 وضو سازد و شکر وضو گذارد و دعا کند که این جمله از آداب طریق است و دوم
 وضو سبب فراخی رزق است چون وقت نماز دیگر شود بجامعت ادا کرده شود
 سه نوبت کلمه بازگشت و هفتاد بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر بخواند تا بر مضمون
 حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم عمل کرده باشد یعنی لیغان علی قلبی حتی استغفر
 فی کل یوم سبعین مره دیگر سه و جهد و هتاهم نماید که تا وقت نماز غصن خود را
 از غصن مالایعنی نگاهدارد و بذر کرے که جائز است مشغول باشد و اجر آن بر مضمون
 ان الله لا یضیع اجر المحسنین از حق سبحانه و تعالی چشم دارد و این اعمال بمنزله پیرست
 تا ماده مستعد سهل شود انگاه سهل خورده موادی که از ره گذر نفس و طبیعت
 حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان اسے طالب صادق هرگاه که باین
 دولت شریف مشرف شوی ز نهار هزار نهار که از مصاحبت و بمنشیه
 پر هیزر کنی بلد گفتگو نیز بشنخ و با مریدان دیگر کنی اگر چه آن شیخ همزه پیر این کس
 باشد مگر با جازت بر خود چر که در بمنشیه ایشان ضرر هاد نقصانها بسیار باین کس

رباع

از زند گیم بند گئی تست هوس	بر زنده ولان بستی تو مراست نفس
خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس	جای از تو بهین ترا خواهد و بس

انگاه بذکر حق سبحانه تعالی که از پیر خود یقین گرفته است مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز گذارد و رواست اگر بنا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق نفل تجمیع گفتن در کارست گوید در وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که سحر نخواهد یافت از اول شب گذارده بچوب رود و اگر سحر بچاه باشد در حالت اقامت بجهت دفع غفلت اندک تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح برخیزد و طهارت تازه کند و نیت بامداد در خانه

گذارد بجهت روشن شدن اول این دعا را پهلوی یکبار بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا

برج السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام یا لا اله الا انت اسألك ان تحیی قلبی

بنور سمرقند ابد یا الله یا الله یا الله انگاه بسجده رود و فرض فجر را بجماعت گذارد و در

جای نماز خود متوجه قبله نشیند بذکریا با حضار پیر خود چنانکه گذشت مشغول باشد تا قیام

یک قد نیزه برآید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و در هر رکعت

بعد از فاتحه پنج بار سوره اخلاص بخواند ثواب آن چنان باشد که صد برده خریده

در راه رضائی خداست تعالی آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تمام گذارد

باشد و بعد از آن دو رکعت نماز استخاره نیت کرده گذارد و در رکعت اول از فاتحه

قل یا ایها الکافرون یکبار و در دوم اخلاص یکبار و از حق سبحانه تعالی لطلب خیر کند

و از دیاد توفیق طلبد حق سبحانه و تعالی چشم و دل او را بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر

رود کاتب نامه حسن کاتب نامه سید انگذار که آن تقصیر را نویسد بامید آنکه باشد که تو بکنی

درین میان غدا مستویش آرد و بجانب حق باز گردد و بعد از آن هر کارے که داشت

آغاز رسالہ شریفہ خواجہ عزیزان علی متین قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد و آلہ جمعین بدان ای دوست
خدا زادک اللہ تعالیٰ صدقاً و یقیناً و دوداً و اقبالاً عزاً و جلالاً کہ روندہ راہ
راہہ شرط گاہ داشتے ست شرط اول آنست کہ با بہارت باشد و بہارت
بر چہار انواع است بہارت ظاہرست بہارت باطن و بہارت دل و بہارت سر
بہارت ظاہر معلوم خاص و عام ست و لیکن در پاد کے و حلالے آب تاہنگات
احتیاط باید کرد و در پاد کے جامہ کہ اثر ہا بسیار دارد و بہارت باطن از لقمہ حرام
و مشروبات حرام کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ یک لقمہ حرام خورد چہل روز نہ بخورد
او قبول است و نہ نافعہ او نہ دعای او متجرب و بہارت دل از صفات ناپسندیہ
و از غل غش و کینہ و حسد و مکرو خیانت و بغض و عداوت و محبت دنیا ظاہر کہ منظور
نظر خلق ست تا پاک نہی شود نماز و طاعت او قبول نہو پس منظور نظر خالق تا پاک
نشود بدلت محبت و عشق الہی مشرف نگردد و بہارت سر از توجہ کردن ست
بغیر حق سبحانہ شرط دوم خاموشی زبان ست از کلام ناشایست و مشغول داشتن
آن بقرات قرآن و امر معروف و نہی منکر و اصلاح آدمیان و آموختن علم آموزان

عارضے شود پس بر طالبان این راه باید کہ از محبت ہم چنین کان
وازان جلسے کہ غیر ازینہا باشند بطریق اولیٰ اجتناب نمایند والسلام

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسولہ الکریم کہ درین ہنگام خیر و برکت انعام نعمہ معتبرہ
نافعہ یعنی انفاس نفیسہ من تالیفات حضرت کاشف الاسرار زین
الابرار خواجه عید اللہ الاعراق قدس اللہ اسرارہم الی یوم القرار بر
افادات طالبین حسب ہر ارشاد نقین علیہ تطبیع پوشیدہ است
بخش دیدہ نظار گیان گردید و در دماغ ناظرین ممت
تسین ہواے خریداریش بہر پیچید
الحمد لله علی ہذا الانعام المستبصر

فقط
تتمت
بلخند
فیتہ
والغنا

عزت نگاہ داشتن دست است از ناشایست گرفتن و قائم پای از نابایست رفتن
و قائم گوش از ناشنیدن فی که جس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده
شدن درهای غیب بر دل قائم دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن
تا نقوش آخرت پر تو زنده چون صافی تمام یابد نور و حدایت در دیر تو زنده تلخی
فریاد برآرد در باسع زان می خوردم که روح خنخانه دوست چستے شده ام
که عقل پمانه دوست چ دو دے بن آمد آتشی در من زد و زان شمع که آفتاب
پروانه دوست چ شمرط چهارم روزه است قائم روزه تشبه است باز و حالیا
و قهر کردن نفس آماره است خصوصیت الصوم لے و انا اجزی به و ثوابی نهایت
انملو فی الصابرون اجرهم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سپر حاصل کردن
که الصوم جنة من النار و در دل گرسنگان شناختن و نجسودن به دو شادمانی رسیدن
که للصائم فرحتان فرقة عند افطاره و فرقة عند لقاء الرحمن و صحت تن حاصل کردن و قائم
روزه بسیار است و بشمار خاصه در ایام متبر که در ماه رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم
که در حدیث با شناد صحیح که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشتم کرباد
که اگر از فلان نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه و الا نه ماه حرام
که این چهار ماه است که ذکر کرده شد به پنجشنبه و آدینه و شنبه مقصد سابع عبادت
در دیوان عمل و ثبوت گردانند توفیق بادر انشاء الله تعالی شرط پنجم ذکر است
و فاضلترین اذکار گفتن لا اله الا الله است منظم بر تخت وجود هر که شاهنشاه است
+ اورا سوائے عالم حقیقت راه است + هر نورسین که در دل آگاه است + دستش
زرد و نیک جهان کوتاهاست + نین پیش دے بود هنر اراندیشه + اکنون همه
لا اله الا الله است + ای خواجه ترا غم جمال و جاده است + اندیشه باغ و راع و مرغگاه
ما سوختگان عالم تجریدیم + ما را غم لا اله الا الله است + و مرغ ذکر را د و بال و پری باید

که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بل یجب الناس علی من اخرهم فی النار لاحصائه
 السنه تم یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از در و دهای زبان ایشان
 رباعی یزدو چونا کر دگبخت تن و جان در هر عضو مصلحتی کرد نهان به
 مگر مفسد تے ندیده بودے ز زبان به محبوس نے کرد بزندان دہان به چون
 مریم رضی الله عنہا خاموشی گزید حق تعالیٰ عیسیٰ علیہ السلام را در طفلی برهن در آورد
 کہ قال انے عبد الله انے الکتاب چون مریم تن خاموشی گزید اگر حق تعالیٰ
 عیسیٰ دل را بگویانے در آرد هیچ عجیب غریب نباشد تا مریم تن غرقه
 گزیند به با فخره احیا چو میساجن توان بود به در خبرست کہ اہل بہشت را هیچ حسرتی
 بزرگتر از ان نیست کہ لحظه برایشان گذشتہ باشد در دنیا کہ در ذکر حق تعالیٰ نگفتہ
 باشند یا بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم صلوة نگفتہ باشند شرط سوم خلوت و غلبت
 از خلق تا دیدہ در زنان نامحرم نہ نگرند کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمودہ اند کہ نظر
 در نامحرم تیر زہر آلودہ است چو بر دل رسد جز ہلاک چہ باشد چنانکہ حضرت سالت
 صلی الله علیه وسلم فرمودہ است النظر ہم مسمومۃ من سہام ابلیس ز تیر کمر
 شیطین بدپوش دو چشم ہلاک گردی اگر تیر کار گریانے چہ چنانکہ در زنان
 نامحرم نظر کردن حرام است در مردان خوبصورت نیز نشاید نظر کردن کہ حرام است
 قال الله تعالیٰ قل للمؤمنات یغضضن من ابصارہن و یحفظن فروجهن منقول است
 از رسول صلی الله علیه وسلم کہ مرعائشہ صدیقہ رارضی الله عنہا عن ابیہا دید کہ
 نان بیرون آورده بود تا بدرویش دہد رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند کہ خود
 چرا بیرون آوردی کہ او مردست ام المؤمنین رضی الله عنہا فرمود کہ این درویش
 تا بیناست حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمودند اگر او تا بیناست تو بینائے
 وہر کہ حلال دارد و یا جواز دارد و نظر نامحرم کردن را خوف کفر است دیگر فائدہ

خاطر شیطانی تر بین معصیت است و خاطر انسانی مطالبه شهوات است و روند و راد را
 خاطر که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بر کار باشد تا روشن شود که قبول
 کردن است یا رد کردن است و اگر نتواند تمیز کردن گوید خداوند میدانی که نمیدانم میدانی
 که میدانی آنچه خیر است آن کرامت فرماید و این دعا خواند بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتناءه لا تكلنا الى انفسنا
 ولا الى احد من خلقك فقه عین الاقل من ذلك کن لنا وایا و حافظا و ناصر دعا و عونا و معینا و علی کل
 خیر دلیل و ملقنا موید ار بنا آتنا و من حضرنا و من غاب عنا و کل من مومنه فی الدارین منته
 یا واسع المغفرة و یا ارحم الراحمین شرط هفتم رضا دادن است بکلمه خدا تعالی و توکل و تفویض
 هم ازین بابست در سر و وجه و شدت در خدا و در میان خوف و رجایا باید بود و جمیع احوال چون
 بگریه و رنج و غمخوری و تاراج حق تعالی نظر کند رجاء قوت گیرد و چون بتهنایی و
 شدید العقاب نظر کند خوف قوت گیرد و چون بر توفیق شود بنده را رجایا پیدا شود که اگر
 خواست داد و اگر نخواست توفیق نداد پس توفیق عزیز است بهر کس ندهند
 و این گوهر ناسفته بخرش ندهند و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود و بنده را
 به که بتقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد و در نه سزاوار خداوندیش پس کس نتواند
 که بجا آورد و غیر او در دنیا نیست که در میان خوف و رجایا باشد و جمیع احوال اگر چه در
 طاعتی در حضرت اولاد ما من ارچه در چه معصیتی از در اولاد ما من این مباحث خوب
 و نویسد هم شود اسلام در میان خوف و رجایا و شرط هشتم اختیار صحبت صالحان
 و بجران مفسدان و ضعیفگان را در پس حجاب باید بود تا نظر بر نامحرم نیفتد و نامحرم را نیز
 بر دی نیفتد و سخن عزیزانست رباعی با هر که نشسته و نشد جمع دلت و وز تو زبید
 ز حمت آب و گلت و از صحبت او اگر ترا بکنی هرگز بخند روح عزیزان بگلت
 شرط نهم بیداریست و در وی فوائد بسیار است اول تخلیق با خلاق الله تا خداوند است

تا پر باز کند بعد از آن پرواز که الیه صعد اکلم یک پر حضور و یک پر اخلاص و دیگر پرانکه حضور
 آگاه باشد یعنی دانند که حقیقتاً دانا و بینا و شنو است اگر بلند و پست میخوانند و اخلاص
 آن بود که از کردار و گفتار نه دنیا خواهند نه جاه و مال و آنچه بدینا تعلق دارد و به عقبه
 طلبه از بهشت و حور و قصور و انهار و اشجار و انهار و در میان ذکر گوید الهی مقصود من تویی
 از تو تر خواهم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله یومنون آید
 از دمان او مرغی سبز و در او دبال سفید کلل برز و یاقوت بر آید بر آسمان تا به عرض
 رسد و اولاد کند همچون زنبور نگین فرمان آید مر او را که ساکت باش گوید چگونه ساکت باشم
 تا که گویند سخن آمرزیده نشود حقیقتاً فرمان فرماید مر آن مرغ را که ساکت باش که گویند
 ترا آمرزیدم وای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجالات زلات گویند این مرغ را باب
 غفران محو گردانیدم حقیقتاً مر آن جانور را هفتاد زبان گرامت فرماید تا آمرزش خواهد
 صاحب خود را تا روز قیامت شود و امنابه و صد قنآن جانور بیاید و دست گویند
 خود را بگیرد و پروا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را اجازت باشد
 چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نی ترکش باید گرفتن قال تعالی یا ایها الذین
 امنوا اذکر الله ذکرا کثیرا در خبر است که روزی هزار اندر هزار نفس زنده میشود و در آن نفس
 سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرد آوردی رباعی زهر نفس بقیامت
 شمار خواهد بود و گنه کن که گنهگار خواهد بود و بسا سوار که فردا بیاده خواهد شد و
 بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود و پس بنده را باید که نفسهای گذشته را که بیه فائده
 بر آورده است قضا کند و این سریت تا صاحب بیعت نشود دشمایان را نشاید گفتن
 سر یک به با تو دارم در نامه چون نویسم اسرار فاش گردد از کلک سر بریده و
 شرط ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار قسم است خاطر رحمانی و خاطر ملکائی
 و خاطر شیطانی و خاطر انسانی خاطر رحمانی تنبیه غفلت است و خاطر ملکائی مغریت طاعت است

آغاز رساله حضرت مولانا یعقوب غنی قدس سره که مسمی بآله است

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا مبدع ارض و سما که جنس انس را مظهر انواع کمالات گردانید و انبیاء و اولیاء را وسائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله را علیه الصلوٰۃ والسلام درین باب بزمید ارشاد بر همه انسان تفضیل کرد دست اورا نیز بنا برین بهترین امم گردانید و بعضی از هست را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بران متابعت ظاهره و باطنه اورا گردانید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم و هر کس که از سعادت متابعت اوروی بتافت بشهادت ابدیه تهملک شد که قل طیبوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین پس هر که خواهد که بخلعت ولایت خاصه سر شود ویرا از متابعت او چاره نباشد بنا براین معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الاخر غنی لازال جده کجده محمود و خواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و المسلمین قطب المشائخ والاویات فی العالمین خواجه بهار الحق والدین الشہر المعروف بفتح بند رحمة بهم تعالیٰ علیه در قید کتاب آورده تا فوائد آن بر دزگار بماند و سبب رشد صحاب اجاب

و الانوم گنتم بچه خدمت بوصالت برسم بگفتا که تخلقوا با خلاق الله و شب
 خلوتخانه عاشقانست که راز و نیاز بحضرت بے نیاز عرض میدارند بے تشویش اغیار
 از صبح وجود بخیر بود عدم آنجا که من و عشق تو بودیم بهم در دریا اگر کسی نیام
 محرم شب هست غمت هست مرا پیش چه غم هر دو دلتی و سعادتی که سالکان
 راه یافتند در شب یافتند دولت شبگیر خواست خیر و شب رازنده دل و خفته بینا
 بود دولت به بیداران رسد بشرط و هم نگاهداشت لقمه است باید که لقمه حلال و
 پاک بود و این از جمله فریضهاست قال الله تعالی کلو املأ فی الارض حلالا طیباً و
 رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که عبادت ذره جرست نه جر و زنی حلال طلب
 کردن است و باقی همه عبادت یک جرست و حلال آنست که بوقت در زمین او
 بخدای عاصی نشود و طیب آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوت طاعت باشد و
 چون حلال پاک بود اسراف نکند گرچه خدا گفت کلو او اشربوا از پل آن گفت
 و لا تسرفوا و چون خورد باید که با ذکر بود اگر بغفلت خور و بچنان بود که ذبیحه بے سمله
 می خورد و لا تا کلو املأ می پذیرد که اسم الله علیه ظاهر آیه تقاضا می کند و چون خور و با غفلت
 همکاسه نشود در باطن نشین بآدمان که صحبت بد گرچه پاک ترا پیدا کند آفتاب
 بدان بزرگے را و ذره ابرنا پیدا کند گوهر از ناقصان را مطلب و زانکه این مایه
 کل می دارد و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود تا بسبب غفلت و تیرگی نشود
 که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه بر نزدیک خواجه خواجگان خواجه عبدالحق عجد و
 قدس الله تعالی روحه آمدند سفره حاضر ساختند خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه
 نخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بے طهارت بوده است این لقمه لایق
 خلق مایست رزق الله و جمیع معینا حلالا طیباً آمین رب العالمین ه فقط

و مشهورست که آن بنده بزرگ خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعده چند وقت
 در ملازمت ایشان می بودم تا غایتی که این فقیر را از بخارا اجازت سفر شد گفتند
 که آنچه از ما توریسیده است به بندگان خدایتعالی برسان تا سبب سعادت
 ایشان باشد و در حال وداع سه بار گفتند که ترا بخدا سپردیم ازین سپارش امید بسیا
 شد زیرا که در حدیث است ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه و چون از بخارا
 از حال افتاد بشهر کاش سبز سیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان
 رسید خاطر مجروح و محزون شد و خوف عظیم مستولی شد که نفوذ بالله مباد که باز بعالَم طمعیست
 سیل افتد و داعیه طلب نماند و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کردند و
 این آیه را خواندند و محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل نقلبتم علی
 اعقابکم و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم سیل شد که طائفه دیگر را که از درویشان
 بودند لاحق شوم و بطریقه ایشان متوجه شوم باز روحانیت ایشان را دیدم که میگویند
 قال زید بن الحارثه الدین واحدناستم که اجازت نیست و از میان صحابه زید بن
 حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید دعی حضرت رسول بود صلی الله علیه و سلم یعنی پسر
 خوانده رسول بود صلی الله علیه و سلم حضرت خواجگان ماقده الله ارواحهم طالبان
 را بفرزنده قبول می کنند پس اصحاب ایشان ادعای ایشان باشند و الله اعلم
 و ذکر است ایشان را در وقت دیدم گفتم ما شمارا در قیامت بچه یا بم فرمودند بشرع یعنی
 عمل کردن بشیعت ازین سه بشارت اشارت شد با پنجه در میان خود میفرمودند
 که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت عمل کردن بآیات قرآن و احادیث مصطفی اطلب
 کردن نتیجه از آن عمل در عایت تقوی وحد و شریعه و قدم زدن در غیبت و عمل کردن
 سنت و جماعت و اجتناب از بدعت بود چون در بخارا اجازت میگردیدم اطلب
 خواجہ علامہ الدین عطار رحمۃ الله علیه من الملک البخاری فرستادند بطریق اشارت نوشت

باشد و ذکر سلسله و احوال عجیبه ایشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد قافله آنچه نسبت
 جذبہ ترتیب کرده اند تعلیم شرح نتوان داد چون بعنایت بیغایت داعیه طلب درین
 فقیر پیدا شد و قائم فضل الهی بحضرت ایشان کشید در بخارا ملازمت ایشان میکردم و بکرم
 مام ایشان التفات می یافتم تا بهدایت صمدیت یقین شد که از خواص اولیاء اللہ ہستم
 و کامل کمال اند بعد از اشارت غیبیہ دو واقعات کثیرہ تفاؤل بکلام اللہ کردم این آیت
 آنکہ کہ اولئک اللہ ینہدہم اقمہ در فتح آباد کہ مکین این فقیر بود متوجہ مزاشخ عالم
 سیف الحق والدین الباقری رحمۃ اللہ علیہ نشستہ بودم کہ ناگاہ بیک قبول الہی در
 رسید و بقراری در من پیدا شد قصد حضرت ایشان کردم چون بقریہ کوشک ہندوان
 کہ منزل ایشان بود رسیدم حضرت ایشان را بر سر راہ منتظر دیدم تلطف و احسان نمودند
 و بعد از نماز شام صحبت داشتند و ہیبت ایشان بر من مستولی شدہ بود و مجال نظر نبود
 گفتند العلم علما علم القلب فذلک علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلک حجتہ علی
 ابن آدم امیدست کہ از علم باطن نصیبی تو رسد فرمودند در حدیث اذا جالستم

اہل الصدق فاجلسوہم بالصدق فانہم جوہر المسالوہ یدخلون فی قلوبکم و یظہرون الی
 ہممکم و ما موریم شب تا اشارت بچہ شود تا بان عمل کنیم چون با مداد کردند گفتند مبارک
 کہ اشارت قبول شد و ما کس قبول نمی کنیم و اگر می بینیم یر قبول میکنیم قافله تا ہر
 چون آید و وقت چون باشد سلسلہ مشایخ خود را بخواجه عبد الخالق غجدوانی رحمہ اللہ
 بیان کردند و این فقیر را بوقت عددی مشغول کردند و فرمودند کہ اول علم لدنی
 این سبق است کہ خواجہ عبد الخالق غجدوانی در پیش کیے از کبر اموالنا صمد الدین
 تفسیر میخواندہ باین آیہ رسید کہ ادعوا بحکم تضرعاً و خفیۃ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ بندگان
 خود را فرمودہ است اگر ارادت حق سبحانہ و تعالیٰ باشد تو رسد بعد از ان کی
 از بندگان خاص خدایتعالیٰ خواجہ عبد الخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد

در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کبار تابعین بوده است
 قاسم را انتساب در علم باطن بسلطان فارسی است و سلمان را با وجود دریافتن حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه نیست بود
 پس حضرت خواجه ابراهیم راقی صلی الله تعالی علیه و سلم در تصوف نسبت به چهار وجه است
 یکی بحضرت خواجه خضر زاده الله تعالی علماء حکمت دوم بحضرت شیخ جنید روم
 سلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را نمک مشایخ می نامند و فضیلت
 دوام وضو خواجه مارحمت الله علیه می فرمودند که دائم بر طهارت می باید بود که
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند لایواظب علی الوضوء الا مؤمن یعنی
 همیشه بوضو نتواند بود مگر کسی که مؤمن باشد قال الله تعالی فیہ رجال عیون
 علی طهر و الله یحب المطهرین یعنی در سجد رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد در
 سجده قیام و مانند که دوست میدارند خود را که پاک سازند از نجاست بکلوخ و باز
 تاب بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را بشویند پاک کنند
 از نجاست و خبائث و شب بخواب نروند و خدایتعالی دوست میدارد
 آن کسان را که خود را پاک سازند از نجاست و آلودگی که در طهارت ساختن خود را
 پاک داشتن دوستی خدایتعالی حاصل آید چه سعادت خوشتر ازین باشد که بند
 دوست خدایتعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ المؤمن
 و غسل وجهه حسرت من وجهه کل خطیئة نظرت الیه باعینہ مع الماء و اذا غسل یدیه خرج
 من یدیه کل خطیئة بطشتها یدیه مع الماء و اذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتهها رجلاه مع
 الماء حتی یخرج نقیما من الذنوب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چون
 وضو سازد بنده مؤمن و بشوید رو و خود را بسروان آید بآب از دست و پا

ایشان فرمودند بوجوب سپارش چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم
ایشان را بر همه کس نهایت نبود علی الخصوص باین فقیر چون صحبت ایشان محروم
شدم خاتم که امثال امری که خواجه مارحمه الله کرده اند که آنچه از ما تورا رسیده است
بدیگر برسان بقدر حال بکنیم بطریق خطاب مر حاضران را و کتاب مر فایان را
و این فقیر خود راستی این نمیداند فاما اعتقاد نیست که اشارت بجهت نبوده باشد
تو چشم خویش را دیدن میاموزد فلک را است گردیدن میاموزد و از رنج
مقدس ایشان مستفید می شدم و درین کار عظیم یکی ازان امور که فرمودند دوام
وضو بود و ذکر مداومت بروقت قلب بود و ذکر اشارت بود و نمازهای نافله در اوقات
شریفه و این وصیتهارا و فوائد آن بیان کرده شد و بعضی از فوائد ایشان و فوائد خواجه
علامه الدین رحمهما الله تعالی آورده شد بعون خالق الحون بدانکه حضرت خواجه مارا قدس
الله تعالی روحه در طریقت نظر قبول بفرزندش از شیخ طریقت خواجه محمد بابا ساسی
بود و ایشان را از حضرت خواجه علی ریثی و ایشان را از حضرت خواجه محمد ابو الفخرفی
و ایشان را از حضرت خواجه عارف ریو کری و ایشان را از حضرت خواجه عبدالخالق
پنجدانی و ایشان را از حضرت شیخ ابویقوب یوسف همدانی و ایشان را از حضرت
شیخ ابوعلی فارمدی که پیر شیخ امام غزالی ره بوده است و ایشان را از حضرت ابوالقاسم
گرگانی و شیخ ابوالقاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید بسبه واسطه میرسد و
در شیخ ابوعلی فارمدی را انتساب بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را بسلطان العارفین
بایزید بسطامی و ایشان را بامام جعفر صادق و ایشان را به پدر خود امام محمد باقر و ایشان را
به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهداء امیر المومنین حسین
و ایشان را به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ایشان را
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را انتساب

رود که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومن با ت طاهر اسے شعار
 طاهر الابات فی شعارہ ملک فلا یتقطع ساعۃ من لیل الا قال الملك اللهم اغفر
 عبدک فلانا فانہ قد بات طاهر ایسے ہر کہ شب بخواب رود بطہارت در جامہ
 پاک مگر در جامہ وی بند فرشتہ ہر ساعت کہ از خواب بیدار شود آن فرشتہ دے را
 از خداے تعالیٰ آمرزش خواہد وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما طهر
 کا لقاہم الصائم یعنی ثواب کسی کہ در خواب رود بطہارت بچو ثواب روزن دار
 و شب طاعت کمندہ باشد و بے ضرورت جنب بخواب زود رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود لا یدخل الملائکۃ فی بیت فیہ الصلوة والحلب والجنب یعنی در
 نے آید فرشتہ رحمت در خانہ کہ دروے صورت و سگ یا جنب باشد و
 چون خواہد کہ در خواب رود در جائے خواب متوجہ قبلہ بنشیند و آیتہ الکرسی و
 آمن الرسول بخواند و ہر بار کہ خواند در میان دو کف دست بد و بر ہمہ اعضای
 خود بمالد کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم چنین کردہ اند و سہ بار بگوید
 استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحق القیوم و انواب ایہ در حدیث ست کہ ہر کہ
 در وقت خفتن سہ بار استغفار کند حق تعالیٰ ہمہ گناہان ویرایا مژد و بدگر
 مشغول باشد تا غایتی کہ خواب بروے غلبہ کند بعد ازان بدست راست
 روے سوے قبلہ تکیہ کند و کف دست راست بر روے نہد و سہ بار بگوید اللهم
 انی سلمت نفسی ایک و وجہت و جہم ایک و فوضت امری ایک
 و اجأت ظہری ایک و رغبتہ و ربتہ ایک لا ملجأ ولا منجأ منک الا الیک احنت
 بجماع الذی انزلت و نبیک الذی ارسلت اللهم اعطفنی فی حب السامع
 البک و استعملنی باحب الاعمال الیک الذی یقر بنی ایک زلفا و یبعدنی
 من سخطک بعد اللهم لا تؤمنی مکرک ولا تؤمنی غیرک ولا تنفنی ذکرک ولا تجعلنی

وے ہر گناہ ہے کہ بدست و پائے کردہ باشد تا پاک شود از گناہان و بطہارت
 ظاہر طہارت باطن کند و در وقت شستن ہر عضوے کلمہ شہادت را بخواند و سواک
 را بے ضرورت ترک بخند کہ ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اَشْهَدُ اَنْ
 لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ^{عجلنے}
 مِنَ الصَّالِحِيْنَ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بعد از طہارت کردن این بگوید
 کشادہ شود بر دے ہشت در ہشت کہ از ہر در کہ خواہد در آید و آیت مادہ شود از
 آیت وضو پارہ یاشامد و بگوید اَللّٰهُمَّ دَاوِلْنِيْ بِدَوَانِكَ وَاشْفِنِيْ بِشِفَائِكَ وَاعْصِنِيْ
 مِنَ الْوَهْنِ وَالْاَمْرَاضِ وَالْاَوْجَاعِ وَبَعْدَ اِذَا نِ دُو رُكْعَتِ تَحِيَّتِ وَضُو بْكَ اَرْدُو
 بعد از ان بحاسن شانہ کند و آغاز بابر وے راست کند بعضے از مفسران گفتہ
 اند درین آیت یا بنے آدم خذوا زینکم مراد ازین زینت محاسن شانہ کردن است
 و درین دو رکعت نماز نفی خاطر کند و بظاہر و باطن متوجہ باین نماز باشد رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما من سلم یؤثر یحیی الوضوء ثم یتقوم فیصلۃ کثیرین مقبلا
 علیہما یوجہ الا واجب الجنتہ یعنی ہر مسلمانی کہ وضو باز د و وضو را نیکو باز د یعنی
 فرائض و سنن و آداب بجا آر د پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد و بحضور تمامیت
 جزاے وے گر بہشت و حضرت خواجہ بہار الدین رحمۃ اللہ علیہ مے گفتند کہ درین
 نماز باید کہ خود را بارکان نماز و احکام مشغول دارد این نسبت بتدی باشد
 در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ
 علیہ گفتہ اند در ہمہ اوقات بگذار د شیخ محی الدین عسبئی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ
 کہ در اوقات مکروہ نگذارد و این بمنہب علمائے ماموافق است و بعد
 از نماز سہ بار بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الذّٰی لاَ اِلَهَ اِلاَّ ہُوَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْقِیُّوْمِ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ بِرَبِّیَّتِ
 توبہ از گناہان و دعا کند و شب و روز باید کہ با طہارت بود و بطہارت در خواب

بدانکه در فکرے که اخلاص نباشد چندان فائده و نتیجه ندهد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قائل لا اله الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در
آید پرسیده شد که اخلاص این کلمه طیبه چیست رسول صلی الله علیه وسلم
گفت که اخلاص دے آنست که گوینده خود را از حرامها بنوازد و برکت
گفتن این کلمه دل دے بصلاح آید و استقامت در اقوال و افعال و احوال
و پدید آید چون استقامت ظاهره و باطنه حاصل آید جمیع سعادت ابدیت
میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بدرستے
وراستے آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند
و بگفتن لا اله الا الله باشرائط آن پس راست شوند ظاهر او باطنا و نتیجه گفتن این
کلمه حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاهریت یعنی حدود ظاهر و غیرت
و استقامت باطنه که آن عبارتست از ایمان حقیقی که خوابه مارحمه الله
آن را تفسیر کرده اند بپاک کردن دل از جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول
گرداند از حضرت حق تعالی جزای ایشان این باشد لننزل علیهم الملائکة
فروءا یدبر ایشان در وقت فتن ایشان ازین جهان فرشتگان رحمت بگویند
بایشان که لاتخافوا ولا تحزنوا مترسید از عذاب آن جهان و غمناک مشوید بغوت
شدن راحتها این جهان و ابشر و اباجنه ای کس که تو عهد و نوبت
شوید از ان بهشت که وعده کرده شده بودید بآن و بگویند آن فرشتگان
مرا این مومن را بخن او یار کم فاعلیق الدنیا مایم دوستان شما درین سرا بگویند
آن فرشتگان مرا این مومن را و کم فیها ما تسبته ای کس که تو عهد و نوبت
عفو رحیم مر شمار است آنچه آرزو بردید و جمیع این نعمتها نزل باشد از نیک
آمرزنده و نیک رحم کنند مر شمار از نزل ما حاضر را گویند که پیش همان بیارند و بعد از آن

من الغافلین قال انس بنی صلی اللہ علیہ وسلم یا فلان اذاویت الی فراشک
 قل اللهم انی املت نفسی ایک اے قولہ ارسلت فانک ان اسیت فی لیک
 اسیت علی الغفرتہ اے علی الدین الحق وان اصحبت صحبت خیر اہذا حدیث اخرجہ
 البخاری وغیرہ من الائمۃ و بذکر مشغول شود تا بخواب رود ہر بار کہ بیدار شود بذکر
 مشغول شود تا بخواب رود و نوم العالم اشارت باین نوع خواب است واللہ تعالیٰ
 الموفق **در فضیلت ذکر خفیہ** کیفیہ مخصوص این سبق را خواجہ موقوف عدوے
 کعبند نے میفرمودند کہ در حدیث است جمعوا وضوءکم الخ طہارت ظاہر و باطن
 حاصل آید انہم صفتہاے بد چون حسد و عداوت و بخل و دوستی ہر چیز یکہ ہشت
 جز محبت مولا تعالیٰ و دل ب محبت ہو اللہ تعالیٰ آرام گیرد و چون دل از
 صفتہاے بد پاک شود و بصفتہاے نیک آ رہستہ شود سالم شود و از بلا ہای
 این جہان خلاص نتواند یافت مگر بدل سالم قال اللہ تعالیٰ یوم لا ینفع
 ال ولا بنون الا من اتی اللہ بقلب سلیم یعنی در روز قیامت ما لہا و پسران
 بکسے هیچ نفع نتواند رسانیدن مگر آن کس کہ در قیامت بد دل سالم بیاید
 کہ آن کس بر رحمت حق و صل شود بسبب دل و صفت دل سالم اینست کہ گفتہ اند
 ۱۔ زغیرت خانہ دل را زغیرت کردہ ام خالی بہ کہ غیرت را نے شاید
 دین خلوت سرافتن بہ و کبر گفتہ اند کہ مقصود از ہمہ عبادتہا ذکر است
 و فکر چون جان است و ہمہ عبادت ہا چون قالب اگر در عبادتہا از حضرت
 او خافل باشد آن فائدہ نہ دہد و خواجہ مارحمۃ اللہ علیہ مے فرمودند کہ چون
 این بیت را تعویذ نویسد بیمار صحت یابد انشاء اللہ تعالیٰ بہ ۲۔

تاروے ترا بدیدم اے شمع طراز	نے کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز
چون بے تو بوم نماز من جملہ فجار	در با تو بوم فجار من جملہ نماز

واصل شب و روز است یعنی علی الدوام بذکر خفیه مشغول باش پس آنکه در
 پنج آیه وحدیث بطریق صحیح امر بذکر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بذکر خفیه
 آمده است چنانکه درین آیه دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعواکم تضرعاً
 وخفیه یعنی بخوانید پروردگار را بکینیت و تضرع و آهسته اند لایجب للمعتدین بدین
 و راستی که الله تعالی دوست نیدارد کسانی را که از حد درگذرند و آواز بلند
 کنند و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که
 ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله
 صلی الله علیه وسلم در سفر بودند چون بالای بلندی برآمدند بکجه تهلل گفتند و آواز
 بلند کردند رسول صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم فرمود ایها الناس اتقوا الله
 انکم انکم لاتدعون اصم ولا غائباً انکم تدعون سمیعاً قریباً و هو سمعکم ای مردمان بگفید
 بر نفسهایتان نعره فریاد در دهان خود خدای تعالی را یاد کنید که کروغایب
 نمی خوانید بلکه شما بخوانید آن را که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر این
 دلائل بسیارست بنا برین علما گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیلست و مشایخ گفته اند
 ذکر خفیه ادلست **س** نعره کم کن زانکه نزدیکست یا به که از نزدیکی
 گمان آید حصول **ج** و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف حدی دل زود
 ذاکر شود و از حضرت خواجه سماع دارم که می گفتند **س** دل چوماهی و ذکر
 چون آبست **ج** زندگی دل بذکر و هابست **ج** و چون دل ذاکر شود و علامت
 او ظهور کند بعد از آن بوقوف قلبی مشغول باید بود و فوائد آن بیان کنم بدانکه از
 حضرت خواجه رحمه الله سماع دارم که می گفتند الذکر ارتفاع الغفلة فان اذا
 انفع الغفلة فانت ذاکر **س** ذکر دور شدن غفلتست چون غفلت دور شد مرد ذاکر
 شد اگر چه خاموش باشد **س** فرمودند رعایت و وقوف قلبی مهمست در همه احوال

تکلف دیگر کنند و همه نعمت های جنت ما حاضر باشد نسبت تقایم بچون حضرت برتقا
 و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله
 تعالی و قلبه غافل عن الله مخصوصه فی الدین الله یعنی هر که الله گوید و دل می
 از رعایت احکام الله غافل باشد خصم و در آن جهان الله تعالی باشد
 و در فضیلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و مجمل همه انیمت که یاد کرده شد
 و الله تعالی علم و فائده تمام و قته از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته
 باشد و خواجه ماحمه الله علیه می فرمودند که کسانی که بارشاد تلقین مشغول اند
 سه نوع اند کامل مکمل و کامل مقلد و کامل بکمال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات
 قطب الشانخ خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که و سه را
 از ولایت بنی چهار دانگ نصیب باشد و کامل مکمل نورانی است و نور بخش است
 و کامل نورانی است و لیکن نور بخش نیست و مقلد که به تلقین شیخ کاری می کند و
 اگر باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز امید واری هست فاما فائده در آنست که
 یقین از کامل بکمال باشد و آن حکم وجود گیرد و گفته اند قطب می باید یا غلیظه قطب
 و هر حال که باشد دائم بذکر مشغول باشد بان کیفیت که تلقین کرده اند و همه اوقات
 خود را مصروف بذکر دارد و علی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر را فرمود
 بودند عارف رومی فرماید ربایعی از ذکر به نور فرماید مراد در راه
 حقیقت آورده مراد هر صبح نماز شام و در خود سازد خوش گفتن لا اله الا الله
 و با دعا و شبانگه بذکر مشغول بود از جمله ذاکران بودند از غافلان بحکم این آیه که و
 اذکر ربکم تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصال و لا تحزن من الغافل
 و یاد کن اے محمد پروردگار خود را بکیفیت و تضرع بے آواز بلند در بامداد
 و شبانگاه و مباحث اے محمد از غافلان و بعضی از مفسران گفته اند که مراد از غافل

چنانکه گفته اند رباعی باهر که نشسته و نشد جمع دلت به و ز تو نهید زحمت
 آب و گلت به ز نهار صحبتش گریزان می باش به ورنه بگذرد روح عزیزان بگلت به و صحت
 رضی الله عنهم گفتندی مرید یکدیگر را تعالو مجلس فو من ساعته بیاید تا نشیتیم و یک ساعت
 بایمان حقیقه مشرف شویم که نفی ماسوی ست و فوائده صحبت دوستان خداے تعالی
 بسیار **س** نار خندان باغ را خندان کند به صحبت مردانت از مردان کند به و
 چون بوقوف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در ذکر ست حاصل شود چشم بصیرت گشاده
 شود و بارگاه دل از خار اغیار خالی شود و ذکر در بحر فنا محو شود و بمقتضائے
 فا ذکر و نئے اذکر کم بشراف مذکورے مشرف شود بگم و عده لایسغنی ارضے و لا
 سمائے و لکن یسغنی قلب عبدے المؤمن جال سلطان الا الله تجلے کند و اذکر سالم
 از اسم بے مشغول شود و اشتغال با اسم بطریق رسم بمنزله غفلت ست روزی
 در صحبت خواجه ماقس الله روحه یکے از اصحاب سلوک به آواز بلند الله گفت
 خواجه گفتند این چه غفلت ست علم من علم و فهم من فهم و در حقایق تفسیر آورده اند
 که یکے را از کبر ابر سیدند که در بهشت ذکر خواهد بود جواب گفت که حقیقت
 ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت در بهشت نخواهد بود پس همه ذکر باشند
 بعد از آن گفت سخن اهل تحقیق ست کفانے حو بان انا جیک ذایا با کانه بعید
 او کانک غائب یعنی گناه است که سن در ذکر و مناجات ترا بر زبان یاد کنم
 یعنی بیخود زیرا که سن از علم حضرت تو دور نیستم و تو غائب نیستی اشاره
 باین آیه که و نحن اقرب الیه من جبل الوریث و در وقوف عدوے و قلبی با اختیار
 چشمم فراز نکند و سر و گردن شیب نکنند که آن سبب اطلاع خلق ست و خواجه
 رحمته الله علیه ازین منع کردند و از امیر المؤمنین عمر رضے الله عنه منقولست
 که مردے را دید که سر و گردن شیب انداخته بود گفت یا جبل ارفع عنک یعنی

در خوردن و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن
و قرآن خواندن و کتابت کردن و در پیش و عقب گفتن باید که یک چشم زدن غافل
نباشد تا مقصود حاصل آید و کبر گفتند اند من محض عینیه من الله غمضه لا یصل لیس
طول عمره یعنی هر که یک چشم زدن از خداست تعالی غافل شود با آنچه مقصود
نرسد در عمر دراز و نگاهدشتن باطن کار شکل ست فاما بنایت حق تعالی و
تر بیت خاصان حق زود میسر شود بیت بے عنایات حق و خاصان حق
بگر ملک باشد سیاحتش ورق به و در صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
باشند و منکر یکدیگر نباشند و شرائط صحبت نگاهدارند زود میسر شود و بیک التفات
باطن شیخ کامل مکمل تصیفه باطن حاصل آید که بر ریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
عارف می گوید آنکه به تریز دید یک نظر شمس دین به طعنه زند بر دهم
سخره کند بر چله سخن شیخ ابو یوسف همدانی ست قدس الله سره العزیز المحبوب
مع الله فان لم تطيقوا فاصحبوا مع من یحب مع الله یعنی صحبت با خدایتعالی
دارید و اگر میسر نشود شمارا با خدایتعالی پس صحبت کسی دارید که مصاحب ست با
خدایتعالی و خواجه علامه الدین غلام تربته می گفتند که این مع بعد از فنا و
دهد و اگر نتوانید صحبت با خدایتعالی داشتن صحبت با اهل فنا دارید و درین حدیث
که اذا تحیرتم فی الامور فاستعیفوا باهل القبور نیز می گفتند که اشارت صحبت
اهل فناست فاما اگر از بهر دفع ملامت و اغراض فاسده و جمع دنیا و تهالت
اهل دنیا باشد از ان صحبت حذر باید کرد سخن خواجه عبد الخالق غجدانی ست
رحمه الله از صحبت یگانگان بگریز چنانکه از شیر گریزی و اگر در صحبت بساطن
مشغول می باشید بظاہر از مالا یعنی نیز حذر کنید و علامت صحت صحبت بباطن
آنست که در دے فیض روحانی بدل بنده برسد و از ماسوی خلاص یابد

مے گویند خلوت مے نشینید گفتم نے گفت درویشان را اینهاست چون
 که شمار اینست گفتم جذبه عنایت حق بجانہ تعالیٰ بمن رسید و مفضل خود
 بے سابقہ مجاہدہ قبول کرد من باشان حقانہ خلفائے خواجہ عبد الخالق
 رحمۃ اللہ علیہ پیوستم و ایشان را اصلاً ازین چیز ناخودہ است ملک فرمود
 چه کار بودہ است گفتم بظاہر بخلت باشند و باطن بحق ملک گفت چنین دست
 دہد گفتم آری حق تعالیٰ مے فرماید رجال لا یلیہم تجارۃ ولا بیع من ذکر اللہ
 و مے گفتند خلوت شہرت و شہرت آفت و سخن خواجگان ماست کہ خلوت
 در انجمن سفر در وطن آہوش در دم نظر در قدم مے گفتند حضوری و دوری
 کہ در ذکر بلند و سماع حاصل مے شود دوام ندارد و مداومت بوقوف
 قلبی بجز بہ مے کشد و بجز بہ کار تمام مے شود عگر مے مجوے اللہ تبارک
 و تعالیٰ و ہو الموفق بیان نماز ہامی نافلہ حضرت خواجہ رحمۃ اللہ
 بندہ را فرمودند کہ پیش از صبح بسبق باطن مشغول باشی و بان اشان بود بہ تہجد
 کہ بعضی از کبر گفتہ اند کہ اول حال رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیش از صبح بیدار
 بودے و نماز بگذارے و در اول حال نماز تہجد برایشان فرض بودے
 و بعضی برین اند کہ نماز تہجد در آخر عمر بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرض نماندہ
 بود بطریق نقل مے گذارے و بعضی مے گویند کہ در آخر عمر نیز برایشان فرض
 بودے قال اللہ تعالیٰ من لیسلی تہجد بہ نافلہ لک مے ان یسبک ربک
 معاً محمودا یعنی بعضی از شب را بیدار و در اسے محمد بقرآن خواندن در نماز
 کہ قرآن بخندہ باشد مترایا نماز نفل باشد مترایا کہ بر گیرد پروردگار تو متراد
 مقام محمود کہ آن تجلے ذاتے باشد یا مقام شفاعت عارفین و آخرین را پس
 مقام محمود مجازاً صلی اللہ علیہ وسلم و تہجد بحق خود بل بسبب سبج در شب در آیہ

اے مرد گردنت بردار چنان سے باید کہ یکس از اہل مجلس نداند حال او را بعضی
 از کبر گفتند اند الصوفی ہوا کاسن البائن یعنی صوفی آنکس ست کہ پنهان باشد
 و افکار ایسے باطن بحق سبحانہ و تعالیٰ مشغول باشد و بظاہر بخلق و خواجہ مارمہ
 بسیار سے گفتند از درون شو آشنا و از برون بیگانہ باش بدین چنین زیبا
 روش کم سے بود اندر جہان و مردان بخش بہت دیدہ روند و زنان درن
 عشق پیچ اثر پیدا نیست و دیگر گفتند بہ دو و دانشمند دقیق النظر صحبت داشتم
 ایشان با وجود کمال مرثنا خند زیرا کہ چون بندہ برین صفت رسد شناخت
 و شکل بود علی الخصوص اہل رسم حقیقت ذکر خفی بوقوف قلب میرسد شود
 بجای میرسد کہ دل نیز نینداند کہ بذکر مشغول است و سخن کبر است کہ اذا علم القلب
 انه ذاکر فاعلم انه غافل و در حقایق التفسیر آورده است درین آیہ کہ و اذکر ربک
 تضرعاً و خیفۃ قال الحسن لایظہر ذکرک لنفسک فطلب عوضاً و اشرف الذکر مالا یفترق
 علیہ الا الحق و بعضی کبر گفتند اند ذکر اللسان ہدیان و ذکر القلب وسوسہ و این نسبت
 منتہیان باشد و در اگتم بیا و او شاد کنیم و من چون ہمہ او شدم کرایا دکنیم و
 حضرت خواجہ مارمہ اللہ علیہ گفتند کہ چون از سفر مہارک کبیرہ مراجعت افتاد
 بولایت طوس رسیدہ شد خواجہ علاء الدین باصحاب و احباب از بخارا باہتمام
 آمدند و ہند از ملک مغل الدین حسین کہ والی ہرات بود و مکتوبے بدست تجاہد سے
 بارسید و مضمون مکتوب این بود کہ بخواتیم کہ بشرت ملاقات مشرف شویم
 و آمدن متعسرست اگر عمنان کرم باین صوب متوجہ سازند تمام بندہ
 نوازیست بموجب و اما السائل فلا تہر و بمقتضای یاد او و اذرا آیت لی طالباً
 علی کہ خادما متوجہ ہرات شدیم چون بلک رسیدیم پرسید کہ شیخہ لبشما
 بطریق ارث از آباد اجداد رسیدہ است گفتم نے باز پرسید کہ سماع و ذکر کنند

وآن قربت و رحمت حق است و سبب کفارت گناهان است و سبب
 بازداشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود اقرب بایکون الله من البعدی جوف لیل الاخر فان استغفرت ان یحون
 ممن یدکر الله فی تلك الساعة فکل یعنی نزدیک ترین بودن رحمت خدا
 بر بندگان میانه شب است که بصبح نزدیک باشد اگر تو آنی که باشی از کسانی که
 یاد می کنند حضرت خدایتعالی را در آن وقت باش ازیشان و در فضیلت
 شب خیر از احادیث بسیار است ادب آن را بتوفیق الله تعالی بیان
 کنیم در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شدی اول
 مسواک کردی و وضو ساختی و بخواندی این آیه ان فی خلق السموات
 والارض و اختلاف لیل والنهار تا آخر سورة الم الله واین دعا بخواند اللهم
 لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت نور السموات والارض
 ومن فیهن ولک الحمد انت الحق و وعدک الحق و لغتارک حق و قولک حق و البخنة
 حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک املت و بک امنت
 و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاضعت و الیک حاکمت فاغفر لی
 ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم
 و انت المؤخر لا اله الا الله بعد اذان دو اذنه رکعت نماز پیش سلام بگذارد
 و اگر سورة کس یاد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزیزان رحمہ الله
 گفته اند که چون سه دل جمع شود کار بنده مومن بر آید دل شب و دل قرآن
 و دل بنده مومن و اگر وقت تنگ باشد هشت رکعت یا چهار رکعت یا
 دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز دعا کند و سبق باطن مشغول شود و صبح
 بدست نماز بامداد را در منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا

دیگر فرمود که یا ایها المزل اے مرد در خود بچپیدہ گیم قم لیل اے خیز در شب
 بعبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیارست قال اللہ تعالیٰ
 ان المتقین فی جنات و عیون بدستے و راستے کہ پرہیز گاران در ان جہان
 باشند در بوستانہا و چشمہای آب روان آخذین ما آتاهم بہم گیرندہ باشند
 آن چیز را کہ دادہ باشد ایشان را پروردگار ایشان انہم کا نو قبل فک تخنین
 بدستے و راستے کہ بودند این خدا ترسان در دنیا نیلے کنندگان و بیان
 کرد آن را کہ کا نو قلیل من لیل یا ہجوع بودند کہ در اندکے از شب بخواب
 رفتندے و بیشتر از شب بیدار بودندے و بالاسرار ہم سیتغفرون و در سحر
 آمرزش خواستندے از گناہان در حدیث آمدہ است کہ سحر با بسیار باید گفت
 اللہم غفر لنا و ارحمنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و در آیہ فرمود
 تتجانی جنوبہم عن المضاجع یعنی بیکسوے رو و پہلو ہاے مومنان خدا ترس از
 خوابگاہ ہا یعنی شب بیدار می باشند و عیون بہم بخوانند پروردگارشان را
 خوفاً و طمعاً از بہتر ترس از عذابش و طمع داشتن جنتش و ماز ققائہم ینفقون
 و آن چیز ہا را کہ روزے کردہ ایم ایشان را نفقہ دے کنند و در راہ خدا کجا
 فلا تعلم نفس لیس نے دانید هیچ نفسے از مخلوقات ما خفیہ ہم من قرۃ عین
 آن چیز ہا کہ پنهان کردہ شدہ است از بہر ایشان کہ از روشنی چشم ہند
 یعنی خوش آید جزا رسا کا نو یعملون و باشند آن در جہا و نعمتہا جزاے عملہای
 ایشان و رسول صلے اللہ علیہ وسلم صحابہ را گفت علیکم بقیام لیل فانہ داب
 الصالحین قبلکم دہو قرۃ الے ربکم و مفراسینات و منہیات عن الاثم یعنی
 بر شہادت کہ شب بیدار باشید کہ آن رفتار صالحان است یعنی انبیاء و
 اولیاء شب بیدار بودندے شما نیز اختیار کنند شب بیدار بودن را

یعنی نماز اشراق را ترک نکرد چون دو رکعت بگذارد و دوبار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير و این ذکر حضرت سیف الدین باخرز رحمة الله علیه تلقین کردند فقیر را و قیامت متوجه فرمایند ایشان می بودم بعد دعا کند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد بیرون آید اللهم انی اسئلك من فضلك این دعا را بخواند تا بمنزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش بند و آن مفتاح قرآن که خواهد بخواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدرس مشغول شود و اگر سالک باشد بذكر و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت دو از ده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صله الضحیٰ اثنتی عشر رکعة بنی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دو از ده رکعت بگذارد حق تعالی کو شکله از براس دی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت نیز آمده است و چار و دویسز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که انه کان لا وایمن غفوراً بذرستی که خدایتکان مراد این را یعنی کسی که باز گردیده اند از گناهان نیک آمرزنده است گفته اند مراد از او این کسانی اند که نماز چاشت بگذارند و در حدیث است که صلوة الا وایمن حین ترمض الغصال یعنی رسول صلی الله علیه وسلم گفت که نماز او این وقتی است که سنگریزه گرم شود با آفتاب و پاسبی شتر پنجم چون زمین رسد بسوزد از گرمای بعضی از مفسران گفته اند که نماز او این در میان شام و نماز خفتن است مثل رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد بنشیند و بسبق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجه بنده را باین فرموده اند و الله تعالی هو الموفق بعضی فوائد که از حضرت خواجه باین فقیر رسیده بود

ایہا الکافرون ودر رکعت دوم فاتحہ وقل هو اللہ احد البستہ بخواند بعد از آن
 ہفتاد بار استغفر اللہ لا الہ الا ہو الحق یقوم واقوب الیہ بگوید و اگر شب بگاہ
 باشد بعد از تہجد و اشتغال بسبق باطن ساعتی بدست راست روی سوی
 قبلہ تکیہ کند باز ہمارت نو سازد از برائے سنت و فریضہ نماز بامداد و در راہ
 مسجد بگوید استغفر اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً وفعلاً و خاطر و ناظر او چون در مسجد
 در آید پائے راست را پیش نہد و بگوید السلام علی اہل البیت اللہم افرج
 البواب رحمک و چون نماز بامداد را ادا کند بر جاے خود بنشیند و بسبق باطن
 مشغول گردد تا آفتاب بر آید و بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد در رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم گفت من صلی العجرب جماعۃ ثم قعد یدکر اللہ تعالیٰ حتی
 تطلع الشمس ثم صلی کعبین کانت لہ کاجر حجتہ و عمرہ تامۃ تامۃ یعنی ہر کہ نماز
 بامداد گذارد و جماعت پس بنشیند و یاد کند حق تعالیٰ را تا آفتاب بر آید
 بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و بہ نیت استخوان یعنی طلب کند از حق تعالیٰ درین روز توفیق
 خیر باشد شش شل اجمع و عمرہ تامہ کاملہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ حکایت
 عن اللہ عزوجل یا ابن آدم اسکع لے رکعات من اول النہار الکفک افہ
 حق سبحانہ و تعالیٰ میفرماید اے پسر آدم بگذار برائے من دو رکعت نماز
 در اول روز تا کفایت کنم آخر روز ترا قال انسب صلی اللہ علیہ وسلم من
 قعد فی صلاہین یصرف من صلوۃ الصبح حتی یصبح یصلے رکعتی الضحیٰ لا
 یقول الا غیر اغفر لہ خطایہ و انکانت کثر من زبد البحر ہر کہ نماز بامداد بگذارد
 و بنشیند بر جاے نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد و بخوبی مکر خیر
 آمرزیدہ شود گناہان او اگرچہ بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسرین
 گفتہ اند در تفسیر این آیہ کہ ابراہیم الذی وقلے ابراہیم پیغمبر و خاگرد

و این سخن حکیم غزنوی سنائی ست هر کس معنی گفتند آخر بنده را پرسیدند
 که تو چه می گوئی گفتم این اشان بتجلی ذات ست که نجات فیہ من روحی
 بیان آن می کند بعد گفتند پس غم چراست مصرع جان تو کجا و با کجا نیم
 و حضرت خواجہ بندہ را فرمودند کہ صل من قطعک و اعط من حرک و اعف
 عن ظلمک کہ سعادت بسیارست و معنی آنست کہ پیوند با آنکہ از تو بریدہ
 است و چیزے بدہ آن را کہ ترا محروم کردہ است و چیزے در وقت احتیاج
 بتو ندادہ است و عفو کن از کس کہ بتو ستم رسانیدہ است و این ہمہ
 خلاف ہواے نفس ست و درین حدیث فوائد بسیارست و معنی گفتند کہ در
 حدیث ست افتقر ارجسار اللہ تعالیٰ اے المقربون غایۃ القرب یعنی فقیران
 و صبر کنندگان ہمنشینان خداوند اندر عزیل در قیامت یعنی نیک نیک حجت
 او نزدیک اند و قسم مودہ اند کہ فقر و نوع ست اختیار می و اضطراری و اضطراری
 فضل ست زیرا کہ اختیارے حق ست بہ نسبت بندہ و معنی گفتند بے فقر
 ظاہر و باطن کا تمام نمے شود و خواجہ علاء الدین رحمہ اللہ معنی گفتند کہ ہمہ
 قرآن اشارہ بنفے وجودست و حقیقت متابعت سنت و مخالفت طبیعت
 مشکل ست و درین اشارت ست

از ان مادر کہ من زادم و گریاہہ فراق	از انم گیسو بخوانند کہ مادر زنا کردم
-------------------------------------	--------------------------------------

مراد ازین مادر طبیعت ست و بندہ تبرک اختیار خود و تغویض جسمانیات
 و کلیات بخدا بتمام بے نیل و بے یبصر میرسد و مراد ازین سخن کہ حسنات
 الا برار سیئات المقربین طاعت ست کہ آن حسنہ نزدیک ابرار سیئہ است
 نزدیک مقربان و معنی فرمودند دروندگان راہ و دو قسم اند بعضے انواع
 ریاضات و مجاہدات ہمہ از فضل او معینند و عمل را ملاحظہ نمے کنند

حضرت باشند نمی توان آوردن که وفات درو الله حق قدره اے ما
 عظموا الله تعالیٰ حق تعظیم دے فرمودند کہ اگر یاربے عیب خواہے
 بے یار مانے داین بیت دے گفتند

بندۂ حلقہ گوش از نوازے برود | لطف کن لطف کہ بیگانه شود حلقہ گوش

دے فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از قناعت دست میدہ تا بشریت غالب است
 میسر نشود داین بیت دے گفتند

ساقے قدمے کہ نیم میتم	مخمور صبوحی استیم
مارا تو بسا مان کہ تا ما	باخویشتم بت پرستیم

لک الحمد یا ذالجلال والاكرام علی توفیق الاتمام والسلام علی خیر الانام

د م گ ی

تمت الرسالة الانسیة من تصنیف مولانا محمد یعقوب

حرفی رحمہ الله تعالیٰ

فقط

واین طائفه زودتر بمقصود میرسند الحقیقه ترک ملاحظه لعل و پیر مرے
 سے فرماید عمل را با کن و لکن گران بہا کن و خواجہ مرحمت اللہ علیہ سے گفتند
 کہ ما فضلیانیم و دیت کس بودیم کہ قدم در کوئے طلب نہادیم فضل حق تعالیٰ
 بن رسید یعنی قطب سے گفتند بیست سال است کہ بفضل آہے بمقام بی
 صفی مشرف شدہ ایم چنانکہ بآن اشارہ شد بآنکہ تا در صفتیم جملہ مائیم ہمہ
 و از خواجہ علاء الدین رحمت اللہ علیہ سماع دارم کہ سے فرمودند کہ حضرت خواجہ
 محمد علی حکیم ترمذی در بعضی از تصانیف خود ذکر کردہ اند در بخارا مجذوبے پیدا
 شود کہ ویرا چہار دانگ از ولایت بنے صلے اللہ علیہ وسلم نصیب باشد
 من بودہ ام سے گفتند کہ دو کرات تاجہ از رفتہ کے کہ ویرا قابلیت اینی
 باشد نیا فتم سے فرمودند و درین آیت کہ ابراہیم علیہ السلام گفت رب ارنی
 کیف تجی الموئے قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطعن قلبی مراد از اطمینان
 قلب آن بود کہ ابراہیم مظهر صفات اچانے شود سے گفتند این آیت
 لا تخافوا ولا تحزنوا وادعوا لیل اللہ لا خوف علیہم ولا هم یحزنون بآن آیت کہ
 انما المؤمنون اذا ذکر اللہ و حلت قلوبہم مناقض نیست زیرا کہ در ان آیت سلب
 خوف و حزن از اولیائے نسبت وعدۃ الوہیت و صفت جمالی حق است
 و درین آیت نسبت بسندہ و در آیت فمن یحز بالطاغوت دیو من باللہ مراد از
 طاغوت ماسوے حق است بجانہ سے فرمودند روزہ مانفی ماست و
 نماز ما کانک تراہ است و این بیت از ایشان باین فقیر رسیدہ

تاروے تراندیدم ای شمع طرا

ورے تو بوم نماز من جسمہ نجا

نے کار کنم نہ روزہ دارم نہ نما

چون باتو بوم فجار من جملہ نماز

و معنی آنست کہ بعد از وصول بمقصود معلوم سے شود کہ طاعت کے لائق

ملا زمان قطب اہل حقیقت و عرفان منظر صفات ربانے و امور و اخلاق سجا آنکھ

گشت بے کبر و ریاء و کینہ	نور قدسے را رخسار آئینہ
وان لقائے او جواب بر سوال	شکل از وی حل شود بی میل و قال
و علی نفسن و اصفیہ محسنہ	لیقن الزمان و فیہ مالم یعت
ار دت نہ مدحاً فنامن فضلہ	آملت الاہل منہا و قلت

اسنے قدوۃ العارفین انسان عیون المحققین وارث الانبیاء و المرسلین شیننا و سیننا
شیخ بہار الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبند قدس اللہ تعالیٰ
روحہ و طیب شہیدہ و نور ضریحہ و نفعنا بحبہ و الاقدار بسیرتہ و شمعہ نیست از
لطائف معارف کہ در خلال اقوال در مجالس صحبت علی الدوام فی الیالی
والایام بر زبان مبارک خویش میگذارد و بندہ بضعیف محمد بن محمد الحافظ البخاری
وفقہ المدیحانہ لما یجب ویرحی بعضی آن کلمات قدسیہ را از سر صدق و ارادت
بہ نیست تمّن و استر شاد در قلم سے آورد و اکنون بامر و اشارۃ اعزہ و دوستان
متنا اللہ تعالیٰ بلقاہم و ادام برکتہ بقاہم صرفے چند ازان انفاس براسے
بترک و اتیناس در قید کتابت در آورد تا چون طالبان صادق و مجاہد محقق
باستماع آن کلمات استغفار گیرند چنان ہو کہ گویا شرف مجالست صحبت ایشان
در یافتہ اند و از ایشان سخن شنیدہ اند

ذکر احوال و مقامات شریفہ و کرامات و آثار عجیبہ

۱۔ ہر کہ خود از سر او آگہ بدی و غیر از وی را ندان رہ بدی و چون کہ اوس لم یذق لم یرہ و وہ عقل و خیالات او
محرمت فرزند ۱۲۔ منی بفتح مزین فی نسخہ الممزدی بحد شریف قدس سرہ ۱۳۔ المراد بالیسون و قطابہ و انہ
قطب و قطاب ۱۴۔ دو صیغ کلمات بتدسید بواسطہ آنست کہ از عالم قدس وارد شدہ و وجود بشریت
دوران مدخل نیست و اشارت سننے آنکہ بزبان مبارک ایشان سے گذاریند ۱۵۔

رسالہ قدیہ من کلام خواجہ خواجگان خواجہ بہار الدین نقشبند کہ
خواجہ محمد پارسانوشتہ انداز فرمودہ خواجہ علار الدین عطار کہ
از اجل خلفای حضرت خواجہ اند قدس اللہ سرہم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ثنائے بجد و منتہی شکر و سپاس بے اندازہ و قیاس حضرت بادشاہی
راجل ذکرہ کہ طالبان حوصال و مشتاقان جمال اور ادبیل و جودا و ہم
وجود ادبست و برہان شہودا و اہم شہودا و دست ۵ توبہ و بشناس
اور اسنے بخود راہ از و خیزد و دہونے از خرد و دلطف با و لیا نک
مغرفوک + و دلطف با عدانک لما جددک + و صلوات متعالیات و ملیات
متوالیات حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ جمیع انبیاء را پیشواے
بحق و ہمہ اصفیاء را رہنماے مطلق ست ۵

خواجہ کوئین و سلطان ہمس آفتابے جان ایسان ہمہ

و خلفا و اجاب او و برمحبان و برآل و اصحاب و متابعان او و مجبین
اے یوم الدین و بعد این کلمہ چند ست از انفاں نفیہ و کلمات متبرکہ
حضرت علیہ صدر مسند ارشاد و ہدایت جامع نعوت و خصائص ولایت

۱۵ سینے یافت ادب لریق ذوق و وجدان میرفت مگر با آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بندہ را ہمیں غایت بخود راہ نماید
و برحق کند ۱۶ ۵ ہر یک از انبیاء واجب امت خود ست و پیغمبر مصلی اللہ علیہ وسلم واجب الحجاب و فاضلہ معارف حقان
بر جمیع اولیاء و انبیاء او و بر ہمدرد و حمایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۱۷ ۵ مراد کوئین عالم غیب و شہادت ست و دیگر
ماسوائی عالم شہادت را و گاہ غیب یگویند جو دلی کر سے با ایمان ثابتہ ست بخوانند و ماسوائی وجود دلی را چہ وجود خارجی
شہادت و چہ وجود روحانی را عالم شہادت یگویند ۱۸ ۵ بوظہرت تو یافتم جو تراء باقی بقان دیدہ کاغذ کجاست بظہر
اینست در عالم جاہر بقان ۱۹

گر تو مرد راز جوئے رازجوی جان فشان خون گری بازجوی

بقدر نصیفه دل از علائق و حوائق و شواغل و بر مقدار تامل بسیار در سخنان ایشان
فهم و معانی ظاهره تخم فهم معانی خفیه میگرد و جمال فهم حقیقت روی نمی نماید با آنکه
سخنان این طائفه که از عالم علم و آراشت و عیانست نه از علم در است و بیان از
طوریست که هر چند از آن طور بلسان علم و عبارت یا بلسان ذوق و اشارت سخن
گفتند بحقیقت شرح آن با سکه که بدان نرسیده است نتوانستند گفت و ما قدر را

اللہ حق قدره و ما زاد بیا هم غیر ستره فان الاعراب عنه بغیر ذائقه ستره و الاظهار بغیر
و اجده اخفاء و مقصود گویندگان جز به تنبہی و تشویقی بیش نبود زیرا که این نور غنی طلب
طالبان را قوت دهد و همت ایشان را قوی گرداند و اگر کسی را در سر پنداری بود
در هم شکنند فیصل دیگران و افلاس خود بیند سخن بعضی از مثل نخست قدس اللہ تعالیٰ
ارواحهم لاتزن الخلق بمیزانک وزن نفسک بمیزان الصید یقین لتعلم فضلهم و افلاسک شیخ
شهید محمد الدین بغدادی قدس اللہ روحه دعا میگرد و دے فرمود آگهی کار تو بعلت
نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظار گیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم

تقلم کر نیم مردان و شکیلیں ذکر ایشان کرده ام اینهم نه پس
کر نیم زیشان از ایشان گفته ام خوش دلم کن قصه از جان گفته ام

۱۰ مراد بملایق حوائج ظاهریت و حیوانی باطنی چون خیالات و اداهام خاصه ۱۱ مراد بعلم و معرفت علمیست که
نتیجه عمل است و اشارت بدین علم است آنچه حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است که من عمل با علم اللہ فی حوائج
علم عالم بعلم ۱۲ آنچه طریق دریافت آن غیر ذوق ممکن نیست اگر کسی آن را از الفاظ و عبارات فراگیرد و لکن برود آن چیز
معیافته است چون در حقیقت غیر آن را دریافت است مهمل مرکب خواهد بود ۱۳ بعضی بعض فضل و عنایت است
یا آنکه کار او بعلت نیست یعنی همه افعال مستند با وصحت نه با سباب هر چند ظهور افعال او از پس پرده سبب است
بلای دفع عیش تشنگان آب کند بی دفع کلال خفتگان خواب کند حاشا که کند غیر سبب کاری یکن ز پس پرده سبب کند

که از بسد ارتما فتهای ایشان گذشته است و اکثر من ان بعد بھی ست اگر چه درین وقت قوای در خور ست و پسندیده تا از نسیمات ریاض احوال عجیبه ایشان شمه بشام جان طالبان صادق برسد و دلهای و جانهای ایشان را ازان استراحتی حاصل باشد و بر موجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در ذکر آن امیر وصول بفضل آله و نزول فیض نامتناهی باشد اما در وقت بدین مقدار اختصاص یافته

که نیست در خور او گفت عقل سودائی	که نیست بر تو موکل غیور لالائی
----------------------------------	--------------------------------

و خود سخنان این طائفه که از ذوق و حال ست ناز حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اکبر و برهان الاظهر ست و یقین که اهل بصیرت را از تامل در سخنان این طائفه حاصل آید اقوی و اعلی بود از یقین که بشاهده خوارق عادات باشد از اینجا گفته اند

موجب ایمان نباشد معجزات	بوسه جنسیت کند جذت صفات
معجزات از هجر قهر دشمن ست	بوسه جنسیت پئے دل بردست

و چون سخنان این طائفه از تجل کلام آبی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد و یک از کبر ایگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملک و

او را شرفاً و تنویراً بانقاسه الفلک و باین همه بعضی از منکران قرآن الساطیر الاولین خوانند بضمیل به کثیر او بیدی به کثیر افس سخنان این طائفه ملصق بالمحبوبین و بلا علی المحبوبین

هر کس افسانه بخواند افسانه است	و آنکه دیدش نقد خود در دانه است
آب نیل ست و بقطعه خون نمود	قوم موسی را نخون بود آب بود
دشمن انحراف این دم در نظر	شد مثل سر نمون اندر سفر

له خوارق عادات مشرک است میان مومن و مشرک و اما یقین که در سخنان این طائفه پیدا شود که اهل استقامت اند و در اینجا به اشتراک نیست ۱۲

غجدانی از خلفای امام ربانی شیخ یعقوب ابو یوسف همدانی اند و امام ابو یوسف همدانی
 را در تصوف انتساب شیخ طریقت شیخ ابو علی فارمدی طوسی است که از کبار مشایخ
 خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابو علی
 فارمدی را در تصوف انتساب شیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت ایشان
 بسره واسطه بسید الطائفة شیخ جنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ ابو القاسم گرگانی
 در تصوف به شیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ و قطب زمان
 خویش بودند و چون در آن عهد های گذشته صاحب دو تان حقیقی که کاملان راه
 و سالکان طریق انتخابه اند بسیاری بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل از من الکبریت الامر
 گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت یکی
 از کبرایای دین و معتقدان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بیضه بشریت
 بواسطه تسلیم تصرفات آن معتد ابکی بیرون آمده بودی بسی از کاملان مکمل دیگر نظر داشتند
 و قبول یافتندی و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدندی و انوار علوم
 و معارف احوال ایشان اقتباس کردند و بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
 متعدد و متضاعف شدی و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
 اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه بیشتر آن اسناد عالی تر زیر آنکه
 مشایخ که مقربان الوار حقیقت اند از مشاکاة نبوت هر چند انوار باطن ایشان
 را اجتماع بیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور بیدی الله لنوره
 من یشاء و ازینجا است که همه مشایخ را اتفاق است که معروف کرنی را قدس الله
 تعالی روحه که سلسله اکثر مشایخ با و می پیوند و انتساب او در علم باطن بدو منت
 یکم بدو و طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او درین معنی بمجیب
 مجبه است و او را بحسن بصیرت رضی الله عنهما و آورا به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

فارمدی طوسی
 از کبرایای دین
 و معتقدان اهل یقین
 مرغ روحانیت
 ایشان از بیضه
 بشریت بواسطه
 تسلیم تصرفات
 آن معتد ابکی
 بیرون آمده بودی
 بسی از کاملان
 مکمل دیگر نظر
 داشتند و قبول
 یافتندی و بشرف
 صحبت و سعادت
 خدمت ایشان
 رسیدندی و انوار
 علوم و معارف
 احوال ایشان
 اقتباس کردند
 و بسبب این
 انتساب در تصوف
 و علم باطن
 متعدد و متضاعف
 شدی و شیخ
 شهید شیخ محمد
 الدین بغدادی
 قدس الله تعالی
 روحه اشاره
 باین معنی فرموده
 اند که در سند
 علم باطن هر
 چند واسطه
 بیشتر آن اسناد
 عالی تر زیر
 آنکه مشایخ
 که مقربان
 الوار حقیقت
 اند از مشاکاة
 نبوت هر چند
 انوار باطن
 ایشان را
 اجتماع
 بیشتر راه
 بر طالب
 بواسطه آن
 روشن تر که
 نور علی نور
 بیدی الله
 لنوره من
 یشاء و ازینجا
 است که همه
 مشایخ را اتفاق
 است که معروف
 کرنی را قدس
 الله تعالی
 روحه که سلسله
 اکثر مشایخ
 با و می پیوند
 و انتساب او در
 علم باطن بدو
 منت یکم بدو
 و طائی است
 قدس الله تعالی
 روحه که نسبت
 او درین معنی
 بمجیب مجبه
 است و او را
 بحسن بصیرت
 رضی الله
 عنهما و آورا
 به امیر المؤمنین
 علی کرم الله
 وجهه

مزار تبرک که در نواحی بخارا است و منسوب بخواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است
 از کبار رتبه تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر نقل صحیح ثابت شده است
 و امر حضرت خواجه بزرگ مرحضرت خواجه ماقدر الله سرهما در آن واقعه این بوده است
 که قدم در غزیت زنی و از رخصتها دور باشی و متابعت سنت کنی و از بدعتها اجتناب
 نمائی و دیگر سخنان فرموده اند که بعد از سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجه
 ماقدر الله روحه علی الدوام در سلوک از تحقیق به آن امرها و وصیتهای عمل میکردند
 و بنیای حق سبحانه و تعالی نیت عمل بهر وسیله در خود مطالعه نموده اند و بر
 موجب آنکه در آن واقعه مامور بودند بعمل بعزیمت بذکر علانیه عمل نکرده اند و بواسطه
 عمل به آن وصیتهای ترقی در احوال باطنی خود مشا به می نموده اند قصه شرح آن و قلم
 و سایر احوال و کرامات غزیه ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از
 اعراض اصحاب خلص احباب متعنا الله بقائهم و اید هم و فقهیم جمع و تالیف آن قصد
 نموده انشاء الله العزیز که علی المکل الوجوه و اجمالها تمام گردد و بذکر نشر آن مقامات
 گوشها و زبانهای محبان و مخلصان منور و معطر شود و حضرت خواجه ماقدر الله روحه
 در طریقت نظر قبول بفرزندانی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا ساسی است که
 ایشان از خلفای حضرت عزیزان خواجه علی ریثی اند و ایشان از خلفای خواجه محمد
 انجیر فغنی از و ایشان از خلفای خواجه عارف ریوگری اند و ایشان از خلفای حضرت
 خواجه بزرگ خواجه عبدالحق غجدانی قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت ارادت
 و صحبت و تعلیم آداب سلوک و تلقین ذکر ایشان را بنجد است امیر سید کلال رحمه الله علیه
 که از خلفای خواجه محمد بابا مذکور است اما نسبت تربیت حضرت خواجه ماقدر الله تعالی
 روحه در سلوک بحقیقت از روحانیت خواجه بزرگ خواجه عبدالحق غجدانی است
 قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه ازان در بیان آید و حضرت خواجه عبدالحق

تیز بوده بعد از انتساب بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و همچنین اہل تحقیق بر آنند
 کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ برای امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ مقدم بوده اند ہم نسبت
 باطن تربیت یافته اند و شیخ الطریقہ شیخ ابوطالب مکی قدس اللہ روحہ در کتاب
 قوۃ القلوب فرمودہ است کہ قطب الزمان در ہر عصری الی یوم الیقینہ در مرتبہ و
 مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق ست رضی اللہ عنہ و آن سہ دیگر از او تاد کہ
 فرود تراز قطب اند در ہر زمان نائب مناب آن سہ خلیفہ دیگر اند حضرت امیر المومنین
 عمر و حضرت امیر المؤمنین عثمان و حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمعین
 و بر مثال یقین و صفت و حالت ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان کہ صفت
 ایشان ست کہ ہم یقوم الارض و ہم یرزقون و ہم یدفع البلاء عن اہل الارض ہم
 یہ مطرون در ہر زمان نائب مناب آن شش دیگر اند از عشرہ مبشرہ رضوان اللہ تعالیٰ
 علیہم جمعین و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در او اخر حیوۃ خطبہ فرمودند و در آن
 خطبہ چنین گفتہ اند اما بعد فان اللہ عزوجل اتخذ صاحبکم خلیلا و لو كنت متخذا احد اخیلا
 لاتخذت ابابکر خلیلا و در حدیث دیگر فرمودہ است ان اللہ عزوجل اتخذ ابراہیم خلیلا
 و موسیٰ بنحیا و اتخذ نوحا خلیلا ثم قال و عزتے و جلالی لا و ثرن جیبے علی خلیفہ و غنی
 و مضمون این دو حدیث آنست کہ اہل بصیرت و ارباب تحقیق گفتہ اند خلعت عبارتست
 از دو مقام یکے نہایت مرتبہ مجبی و این معنی مرادست در حدیث دوم و دیگر نہایت
 درجات مراتب محبوبی و مراد این معنی ست در حدیث اول و پچیس را با حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درین مرتبہ شرکت نیست لفظ مقام محمو و مشعر باین
 نہایت ست و مبنی باین درجہ کمال ست و آنکہ فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر
 کے را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابو بکر را بودے دلیل ست بآنکہ

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرنی را انتساب در علم
 باطن به امام علی بن موسی خاست رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام موسی
 کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه ایشان
 طریقه ائمه اهل بیت است اباعن جد رضی الله عنهم جمیع چنانکه مشهورست و سلسله ائمه
 اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علمای و کبرای است رضی الله عنهم
 بیانا لغزتها و نفاستها و تعلیمات آنها سلسله الذی به نامند و شیخ ابو الحسن فرقانی را انتساب
 در تصوف بسطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است قدس الله روحه و تربیت
 ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابویزیدست و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات
 شیخ ابویزید بمدتی بوده است و شیخ ابویزید را انتساب به امام جعفر صادق است
 رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفر است رضی الله عنه و قبل صحیح
 ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه
 و امام جعفر را انتساب در علم باطن بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر
 رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله
 عنهم و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا
 حسین بن علی را به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین
 علی را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و علی آکه و صحابه جمیع دیگر امام جعفر را
 انتساب در علم باطن به پدر خود و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم
 و قاسم بن محمد از کبار تابعین است و از فقهاء سبعة است که در میان تابعین مشهورست
 و آراسته بعلم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله عنه انتساب در علم باطن بسلیمان فارسی است
 رضی الله عنه و سلیمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله صلی الله
 علیه وسلم و تشریف سلیمان من اهل البیت انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق رضی الله عنه

<p> پای تاسر چون فلک سرگشته ایم یک نفس فارغ مباشید از طلب لطف تو خورشید و ما چون نایم گز گنج داری حق همایگان * دولت و ده گر چه بیگاه آمدیم در تو گم گشت در خود بیزار شد گر بدم در نیک هم زان توام بو که در گیسو دیکه از صد هزار </p>	<p> بادشاها دل بخون آغشته ایم گفته من باشا میم روز و شب چونکه با لطف چنین همسایه ایم چون بود جان بخش بے سرمایگان رهبریم شوز آنکه گمراه آمدیم هر که در کویت بدولت یار شد مستلای خویش و حیران توام نیستم نو مید و هستم بے قرار </p>
---	--

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود و
 جمال او را جلال باشد در استیلائی خوف رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و در عین آن
 زمان که مظهر صفت جلال گردد و صفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان العارفين
 ابو یزید قدس الله تعالی روحه بر مرید ابوتراب نجفی نظر جلال بود به نسبت تجلی ذات
 و آن مرید بصف جلال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بود
 او را قوت کشیدن بار آن نظر سلطان العارفين بودی و وجود بشریت او متلاشی
 نگشته و تفتی با محمد زاهد در ویش صادق بود در صحرائی بودیم بکاری بیرون آمده و
 تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم در وی در آن بیابان آوردیم و با همگر
 از هر نوع سخن می گفتیم تا سخن بدین جا رسید که سخن در عبودیت و خدا میرفت و گفت
 خدا تا چه باشد گفتیم تا غایتی که اگر در ویش را گویند ترا می باید مردن فیه الحال بمیرد
 درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد ناهد کردم و گفتم بمیر فیه الحال
 محمد زاهد بپیتاد و روح از وی بجای مفارقت کرد و مدت برین صفت بگذشت تا آن
 بعد از مفارقت روح بپیتاد بود و پشت بر زمین در وی در آسمان و پاسوی قبله

ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنہ بحسب ولایت و علم باطن که علم بالله است اکمل و افضل و اعظم و
 اعظم اولیای امت است بلکه افضل همه صدیقان بعد از پیغمبر ان صدیق اکبر
 است و کبرانی اهل بصیرت را قدس الله تعالی اروا هم برین معنی اجتماعیت و
 این معنی بکلی دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد دارند و فضیلت او را
 تاویل بر وجه دیگری کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ماقده قدس الله تعالی
 سره درین محل و از بیان سلسله مشائخ قدس الله اروا هم معلوم گردد که ایشان را
 طریقه اولسیان بوده است و بسیار از مشائخ ایشان که درین سلسله مذکور اند
 اویسی بوده اند و معنی اویسی اینست که حضرت شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله روحه
 گفته اند که قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشان را مشائخ طریقت و کبرای
 حقیقت اولسیان نامند و ایشان را در ظاهر حاجت به پیروی نبود زیرا که ایشان را
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در حجره عنایت خود پرورش میداد و بیواسطه غیری
 چنانکه اویس را داد رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و بس عالی تا که اینجار ساند
 و این دولت بکه روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 و بسیار از مشائخ این طریق را در او ان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه
 شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشائخ ابوالجناح نجم الدین
 اکبری قدس الله تعالی اروا هم بایشان می پیوند و از طبقه شیخ ابوسعید
 ابوالخیر و شیخ ابوحسن خرقانی اند قدس الله تعالی اروا هم در ابتدا ذکر این بود که
 علی الدوام گفته اویس را در طریق سلوک ارواح مقدسه و سالک اند در حصول
 فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما در طریق جذب که طریق وجد خاص است بیح و بسطه
 در میان نبود و مقصود از ذکر آله الا الله توجه بوجه خاص است که ضروری همه موجودات
 و التجا و اعتصام بصفه قیومیت است چنانکه عطار قدس الله سره می فرماید غزل

اولیایا هست قدرت ازلکم | تیر جستہ باز گر داند ز راه

و نیز گفته اند کہ اولیایا اللہ در وقت ظہور مثل این صفت عیسوی المشہد باشند یعنی کن
مرتبه زندہ گردانیدن ایشان را بواسطہ روحانیت عیسے باشد علیہ الصلوٰۃ والسلام
سلطان العارفین ابویزید قدس اللہ تعالیٰ روحہ مورچہ در زیر قدم مبارک پیچہ شد
از کشتہ شدن آن مورچہ متالم و متاثر گشت الہامی بدل اوریدہ کہ در آن مورچہ
دم در دم اوردید مورچہ زندہ شد در آن حالت ابویزید عیسوی المشہد بودند
نیز گفته اند کہ کمالان اولیایا اللہ را نصیب تمام است از نور حیوۃ حقیقیہ کہ صفت ذاتیہ
جناب احدیت است و عکس از ان بر فطرت سلیمہ انسانیت یافتہ است ایشان
اند کہ بر بہارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت کہ تغیر کنندہ آن
فطرت است خلاص یافتہ اند چون ایشان از نور حیوۃ حقیقیہ بہرہ تمام دارند باین
نور بر بوطن استعدادات و خواطر و نبات و اعمال و احوال مخفیہ خلق مطلع میشوند
بطریق فراست و از مطالعہ ہیأت و اوضاع بدنہ آن معانی مخفیہ را ادراک میکنند
و دیگر ہم باین نور حیوۃ حقیقیہ کہ نور آبی است دلہای طالبان مستعد را زندہ می
گردانند و آن زندہ گردانیدن بحیوۃ حقیقیہ شریف ترست از زندہ بحیوۃ حسیہ
آن زندہ گردانیدن بحیوۃ حسیہ و مظهر احوالے سے شدن کمترست و وقوع وے
در میان اولیایا اللہ عظیم ترست در نفوس خلق بدان اتفاقات ننودند منہا ہمہ
دور افتادگی ہاے خلق از انست کہ خود را در سہ اندازند و باختیار بار بر خود
زیادہ مے کنند و گر نہ قصور فیض الہی نیست خدمت میر سید کلال تمثیل مے نمودند
مے فرمودند کہ تا نم تعلقات در نشود کون و جو دشائستہ آن نشود کہ اوراد محمد
درست در آرند باز چون کوزہا را در خمدان تصرف در آوردند بعضے ازان خمدان درست
بدر مے آید و بعضے شکستہ و این بہ نسبت ظہور ارا دت از لیت و باین ہمہ آن را

از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
 از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متحیر گشتم در نزدیک آنجا سایه بود زمانی
 همان سایه در تحیر شستم و باز از آنجا باز دوی آمدم و در روی وی نگاه کردم نگ
 آواز تر گفتم هوا سیاه میزد حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت اهلای
 بدل من رسید که گو محمد زاهد زنده شو سه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة در آن ظاهر شدن
 گرفت و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال
 باز آمد بخند مست امیر سید کلال رفتم و آن قصه را برایشان عرض کردم چون در شنای
 قصه گفتم روح از بدن او مفارقت کرد و من متحیر شدم امیر فرمود ندای فرزند چسپ
 در آن حالت نگفتمی زنده شو گفتم اهلای بدل من رسید تا بنین گفتم و او بحال خود آمد
 اهل تحقیق گفته اند پرورش پیر و صفت جمال و جلال سالک را وقتی بود که بحقیقت
 محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن به محبت ذاتی سالک آن بود که
 جهات صفات مقابله محبوب همچو اعزاز و اذلال و ضرر و نفع نزدیک سالک

یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند لیط الحق سبحانه المحبوب من اولیاء فی الدنیا
 اول ما یعطی اهل الجنة فی الآخرة وهو قوله کن فیکون و تلك الکلمة صورة الارادة ^{بکلمة}
 و در صفت این مقام است آنچه گفته اند نظم

چون چنین خواهی حسد ابد چنین	میدهد حق آرزوی متعین
کان شد بوده در ماضی	تا که کان الله پیش آمد بسزا

اما کمال معرفت و کمال ادب مقتضای آن کند که آن دلی محبوب ارادت خود را تابع
 ارادت حق سبحانه و تعالی گرداند و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بدین
 که آنحضرت تبعیت را نشاید و اگر این صفت از وی ظهور کند بے اختیار وی باشد
 یعنی از خواست استنزام نماید بیت

<p>کشیر و اما انو اوصول قلیل در هر صد نفی در شتمی نبود دین دولت هر سیه گلخی نبود</p>	<p>خیل یطعن قتلتی الی الخ خواصان را اگر چه بی نبود در عمر بنا در انجمنان سے اقتد</p>
<p>و این سیر فی اللہ را مقام وصول خوانند و در سیر الی اللہ سیر عاشق است معشوق و در سیر فی اللہ سیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از قنای صفات بشریت و بے اختیار حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم ادراک هیچ مراد و خواسته نباشد جزا و این بے اختیار حقیقی بواسطه بے اختیار بی در تسلیم لایست شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینجا از همد تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از همد تسلیم در تصرفات و لایست شیخ بیرون آید تنق عزت از پیش کمال حقیقت بکشد و قاصد مقصود و مرید برادر سد قال الجندی فی الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق و منہما اثر توجہ بروحانیت او پس قرنی رضی اللہ عنہ انقطاع تمام و تجرد کلی از علایق ظاہری و باطنی بود و هر گاه که توجہ بروحانیت قدوة الاولیا خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ منودہ شدی اثر آن توجہ ظهور بے صفته محض بود و هر چند در آن توجہ سیر اقتدای بیخ اثری و گردی و صفته مطالعه نمے افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بے نہایت محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویش متن بگوید جز بے صفته و بے نہایتی چیزی دیگر نہ بیند این سخن وقتے مے فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت مے کردند و توجہات خود بار و اح طیبہ مشایخ کبار رضی اللہ عنہم و ظهور اثر هر توجہی را در بیان آوردند گفته اند اولیاء اللہ مختلف اند بعضی بے صفت اند و بے نشان و بعضی بصفه اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلاً گویند ایشان اہل معرفت اند یا اہل معامله اند یا اہل</p>	<p>و این سیر فی اللہ را مقام وصول خوانند و در سیر الی اللہ سیر عاشق است معشوق و در سیر فی اللہ سیر معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از قنای صفات بشریت و بے اختیار حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم ادراک هیچ مراد و خواسته نباشد جزا و این بے اختیار حقیقی بواسطه بے اختیار بی در تسلیم لایست شیخ بود تسلیم ارادت شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینجا از همد تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم تواند بود و چون از همد تسلیم در تصرفات و لایست شیخ بیرون آید تنق عزت از پیش کمال حقیقت بکشد و قاصد مقصود و مرید برادر سد قال الجندی فی الاتصال بالحق بقدر الانفصال عن الخلق و منہما اثر توجہ بروحانیت او پس قرنی رضی اللہ عنہ انقطاع تمام و تجرد کلی از علایق ظاہری و باطنی بود و هر گاه که توجہ بروحانیت قدوة الاولیا خواجہ محمد علی حکیم ترمذی قدس اللہ روحہ منودہ شدی اثر آن توجہ ظهور بے صفته محض بود و هر چند در آن توجہ سیر اقتدای بیخ اثری و گردی و صفته مطالعه نمے افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بے نہایت محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایه ادراک است از خویش متن بگوید جز بے صفته و بے نہایتی چیزی دیگر نہ بیند این سخن وقتے مے فرمودند که از مبادی سلوک و احوال خود حکایت مے کردند و توجہات خود بار و اح طیبہ مشایخ کبار رضی اللہ عنہم و ظهور اثر هر توجہی را در بیان آوردند گفته اند اولیاء اللہ مختلف اند بعضی بے صفت اند و بے نشان و بعضی بصفه اند و بعضی از صفات نشان مند گشته اند مثلاً گویند ایشان اہل معرفت اند یا اہل معامله اند یا اہل</p>

که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امید می هست که دیگر بار او را آرد سازند و با گلی
دیگر باری کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخندان بزند تا باشد که این بار درست بیرون آید
و میفرمودند که امیر و آخر حیات سه شبان روز روی بقبله متوجه نشسته بودند و با کسی
سخن نمی گفتند بعد ازان سخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود از این توجّه آن بود که خفته

شود که این در را بقبول باز می کنند یا به رد او یا را الله را بکلم آیه لهم البشرى فی الحیوة
الدنیاء و فی الآخرة الآتیه هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی بشارت می
پو و بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه دو را قنادیگاه الی آخره بنا بر آنست که
هر چند بنده در صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد و جو بشارت بیشتر نمی می
شود و ازان نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاده میگردد زیرا که گفته اند

قرب حق دوری تست از بود خویش	بے زیان خود دنیا بے سود خویش
-----------------------------	------------------------------

و بمقدار نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تدبیر تقدیر او بیشتر میشود
و بمقام رضا و سعادت نزدیکتری گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیارها و خواستهای
گوناگون طبعی و مجرک و اندیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات قرب
ترقی می نماید تا چون بدرجه اعلی بی اختیار رسد و او از حقیقت پیچ خواسته نماند
انگاه از حیض بشریت بذره عبودیت ترقی تواند بود و مشتاق آن تواند گشت که
بتصرفات جذبات الوهیت او را بر تبه الفناء فی الله و البقار به برسانند که اول درجات
ولایت خاصه اوست و منتهای سیر الی الله است و بعد از سیر فی الله است عجائب این
طور را نهایت نیست سلوکی که عبارت از سیر الی الله است غالباً بکلم سنت الاهی شرط این طریقه است
که در سیر فی الله است نه آنکه هر که علی لقطع طلب کند یا بدین هر که سلوک کند به مقصود رسد

نه هر صدف که فرد خود در قطره باران	درون سینه او گشت جای دروان
صدف نباید و باران و بحر و چندین سال	هنوز نیست محقق که می شود دیا نه

و استقامت باطن آنست که در جنب کلمه توحید همه تعلقات روحانی و جسمانی منافی گردد
 و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال است و دلیل بر استقامت احوال استقامت
 افعال است که امتثال امر و نهی خداوندست و تعظیم فرمانهای حضرت او جل ذکره است
 و جز با استقامت افعال استقامت احوال معلوم نمی گردد و در وندۀ راه راهبر آئینه
 روش و کوشش می باید تا کار او بجای رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل الله
 و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای حق سبحانه و تعالی و عمل کردن بانچه او معلوم شده
 است هر چه میگوئیم از لوازم است که بآن عمل کنیم کم تقولون لا تفعلون کاری شکست
 فا ذکر و نهی اذکر کم ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد دست بدان هر آیتی که مذکور است
 و هر چه دیده شد و دانسته شده همه غیرست و مجابست بحقیقت کلمه لا آنرا نفس باید کرد
 و نفی خواطر که شرط اعظم سلوک است بے تصرف عدم در وجود سالک که آن تصرف
 عدم از نتیجه جذبه الهی است بکمال میسر نگردد و توقف قلبی برای آنست که اثر آنجی
 مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و در رعایت عدم در ذکر قلبی برای جمع
 خواطر متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از بیست و یک بگذرد و اثر ظاهر نشود
 دلیل باشد بر بجا صلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود بشریت منفی شود
 و در اثبات اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالعه افتد آنکه خداوند جل
 ذکره در کلام مجید میفرماید ما عندکم نفعد و ما عند الله باق در معنی این آیه چنان باید
 دانستن که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در وجود می آید وقتی عند الله
 می گردد که در محل قبول حضرت او جل ذکره افتد و علامت قبول عمل نفعی شدن
 وجود بشریت است در آن عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبه الهیست بدان
 و تفکک الله تعالی در تتمه بعضی از این فوائد که اهل بصیرت روح الله را بهم
 گفته اند مقصود از سر همه عبادات ذکر خداوندست عزوجل و بسعادت غنی کسی رفتن

محبت اندیا اهل توحید اند و کمال حال و نهایت درجات او یار او ربی صفتی
و بے نشانے گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام پس بلند است
و درجه پس غریب است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاصر است و این سخنان
نسبت به متوسط است که اگر آن صفتی میتواند کرد نسبت حال مبتدیان که از ادراک ظاهر

فظم برتر از علم است و بیرون از عیان	ذاتش اندر هستی خود بے نشان
ز و نشان جز بے نشانے کس نیافت	چنان حسنه جان نشانے کس نیافت
گر عیان جوئی نهسان انگه بود	در نهسان جوئی عیان انگه بود
در بهم جوئے چو بیچون است او	آن زمان از هر دو بیرون است او
صد هزاران طور از جان برتر است	هر چه خواهم گفت اوزان برتر است
عجز از ان همراه شد با معرفت	کونه در شرح آید و نه در صفت

و کمال این مرتبه بے صفتی حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و سلم و همه انبیاء و اولیا
علی حسب مراتبهم خوشه چینان غرض سادات او نید و با شما د از باطن مقدس او در درجه
این مرتبه ترقی مینمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه و سلم اشارت
بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بے صفتی آنست که صاحب این مرتبه از
اهل تکلیف بود و از صحبت قلب بصحبت مقرب قلب پیوسته باشد و کج صفات و اخلاق
آبی متخلق به تصف گشته باشد و تصرف بود در احوال باطنی و بنابرین او را ابوالوقت
گویند و از صفتی بصفته با اختیار خود تعالی تواند نمودن و از بقایای جو و بشریت کلی صاحب

شده باشد و ازین سنه گفته اند	صوفی این الوقت باشد در مثال
لیک صافی فارغ است از وقت حال	حالیما موقوف غم و راسه اوست
بسته بر رای جهان آرای اوست	و منہا حدیث اجموع و ضرر که جمیع الله کم

اشارت است بآنکه و ضرر باطن را با وضو نظا هر جمع کنید تا استقامت باطن حاصل

مستعد و تقین و تصرف صاحب ولایت افتاده باشد ثمرة ولایت کمال حاصل آید و کمال
کلمه بقدر نورانیت نیست و نورانیت دل بقدر زوال هواست و شیخ کمال هود را
متبع نبود و دل او را نورانیت تمام بود و اول راه آن بود که صفات مذمومه را از
بلن خویش بقدر وسع دفع کند تا چون زمین اول از خار و خاشاک طبیعت خالی
گردد شایسته آن شود که تخم ذکر در آن پاشیدن گردد و لیکن صفت ذمی پیش مبتلا نبود
به دفع آن نیز کند اگر چه اول در تصفیه دل باید کوشیدن در مبداء بکلیه به تبدیل اخلاق
مشغول بناید شدن زیرا که چون توجه بشرط حاصل آید و بر مراقبه اداست شود تصفیه
دل دست دهد بامداد فیض حق سبحانه و تعالی چندانى به تبدیل اخلاق تحصیل صفات
دل میسر گردد که بعمر با بجا هدست ندهد و چون این معنی فیض فضل حق سبحانه و تعالی
بجمله آید بکدام اعتدال و طریق صواب باشد و هر چه او را از رفتن راه مشغول گردانند
از پیش بردار دزیرا که راه نتوان رفتن الا بدل فارغ و چون این همه گرچه مثل و چون
مثل کسی بود که طهارت کرد اکنون او را با مام حاجت بود که با وقت داکند
و آن پیر راه و کمال تصرف بسبب آنکه راه حق سبحانه تعالی پوشیده است و راه
های شیطان بر راه حق انجمنه راه حق حکیمیت و راه باطل هزار و لا تتبعوا السبل فتفرق بکلمن سید

نظم نیست مکن در عشق ای سهر	راه بردن بے دلیل راه بر
رو بگو یا رخسار من را تو زود	چون چنین کردی خدا یا ر تو بود
گر ز تنهائے تو نو میدے شوی	زیر نخل یا رخور شیدے شوے
و آنکه در خلوت نظر برد و خسته است	آنرا آن راهم زیار آموخته است
خلوت از اغیار باید نه زیار	پوستین بهر دے آمدن بهار
یا ر آینه است جان را در مرین	در رخ آینه است جان دم مرین
تا پوشه روے خود را از دست	دم فرو خور دن بسباید هر دست

که ازین عالم انس محبت حق بجانہ و تعالی بروی غالب بود و غلبہ انس محبت او جز
بدوام ذکر او عزوجل نبود اصل مسلمانی کلمہ لا الہ الا اللہ است و وی عین ذکر است و ہمہ
عبادات دیگر تا یکدین ذکر است و روح نماز تازه کردن ذکر حق است بجانہ بزل
بسیل ہیبت تعظیم و مقصود از روزہ کسر شہوات تا چون دل از مزجت شہوات
خلاص یابد صافی گردد و قرار گاہ ذکر شود و مقصود از حج ذکر خداوند خانہ است و شوق
بلقای وی و ترک دنیا و ترک شہوات و معاصی براس فراغت ذکر است پس مقصود
از امر و نہی ذکر است و حقیقت ذکر آن بود کہ از ہمہ گستہ شود و از محبت حضرت الہی
بیچ چیز دیگر التفات ننماید و او را هیچ معبودی نماند کہ طاعت او بر دیگر حق بجانہ و تقابل
و ہوامی معبودی نبود و علامت حقیقت ذکر آن بود کہ در وقت امر و نہی خداوند را
عزوجل فراموش نکنند و امتثال فرمان بجا آورد و اگر نہ نشان آن بود کہ ذکر او جز حدیث
نفس نشین نبوده است پس می باید کہ اساس مولیت بر ذکر بتوبہ نصوح باشد از
جملہ معاصی ظاہری و باطنی بہ نسبت خلق و نسبت حق بجانہ تعالی کہ ذکر با وجود
مخالفت مذکور را اثر حقیقی نبود و دیگر از شرائط آنست کہ در طلب صادق بود و طلب
و داعیہ سلوک راہ او را کمال حاصل باشد تا ہر چہ او را از سلوک مانع آید و مشغول گرداند
از ان متوحش گردد و دفور شود و از وجود نیز گریزان شود و تا از ہمہ روی تواند گردید
و مشغول ذکر حق بجانہ و تعالی تواند گشت

سیر آمدہ از خویشستن می باید	بر خاستہ از جان و تن می باید
و شیخ عطار قدس اللہ سرہ الغریب می فرماید	یاد او منہ ہمہ سر میاید است
ذکر او را روح بر پایہ رایہ است	تو ز تنگ خویش نگذشتی دے
بر تہور تام او گوئی ہے	و قائدہ کلے از ذکر انگاہ حاصل شود

کہ از شیخ کمال صاحب تصرف نمین گرفته باشد تا از ان تخم ذکر حقیقی کہ در طالب

نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار لطیف است و مفید شرح صدر و ایمان است
 و یاری دهنده است در نفی خواطر و معاصات که آن باز داشت نفس سبب وجدان
 عداوت غلیظه است بر ذکر و واسطه یاری از فواید دیگر و حضرت خواجہ مقدس الشہ
 روحہ در ذکر باز داشتن نفس را لازم می شمردند چنانکہ رعایت اعداد را لازم نمی شمردند
 اما رعایت وقوف قلبی را ہم میداشتند و لازم می شمردند زیرا کہ خلاصہ آنچه مقصود است
 از ذکر در وقوف قلبی است و واسطه مطالعه جمیع مکونات و محدثات بنظر قفا و مشاہدہ وجود
 قدیم حق سبحانہ بنظر بقا و ملازمت برین منہی صورت حقیقت توحید در دل ذکر قرار گیرد
 و چشم بصیرت وی کشادہ گردد تا در امیان عقل و توحید هیچ تناقض ننماید و مدین مقام
 حقیقت ذکر صفت لازم دل گردد و بعد از آن بجای رسد کہ حقیقت ذکر با جوہر دل
 یکی گردد و هیچ اندیشہ غیر حق سبحانہ نماند و ذکر در ذکر در ذکر فانی گردد و چون بارگاہ
 دل از زحمت اغیار خالی گردد و بہ حکم لایسنے ارضی و لسانی و لکن سنی قلب عبدی المؤمن
 الحدیث جلال سلطان الا اللہ تعالی نماید بر حکم دعوتہ اذکر کم مجر د از لباس حرف و صوت
 و خاصیت کل شیء ہالک الا وہمہ شکارا گردد و ذکر روح با ذکر وجود او در یک ناست
 اذکر کم مستغرق و مستہلک گردد

ذکر کن ذکر تا ترا جان است چون تو فارغ شوے ز ذکر بندگی یاد کرد و باز گشت و نگہداشت	پاکے دل ز ذکر یزدان است ذکر خفیہ کہ گفتہ اند آن است
---	--

و یاد داشت مقصود از ذکر لسانی قلبی و نگہداشت کہ مراقبہ خواطر است یاد داشت
 است کہ مشاہدہ و فانی شدن و ذکر خفیہ است علی الحقیقہ و ذکر لسانی و ذکر قلبی بمعزل
 تعلیم الف و باست تا ملکہ خواندن او را حاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب
 صادق قابلیت استعداد آن یابد شاید کہ در قدم اول او را خوانندہ گردانند و بہ ترتیب
 یاد داشت بی زحمت تعلیم الف و با برسانند اما اغلب طالبان آنانند کہ ایشانرا بر یاد داشت

در کلام مجید فرموده است اتقوا الله وكونوا مع الصالحين

در پهلوی پهلوان ما باش

در پهلوی راستین نشین تا بدل رسی

و چون سعادت صحبت او را دریافت

که تو توانی ز خود بریدن

دویم درین سخن گفتند

در پهلوی پیش نیابے از هر که پرسی

تصرف خود را قانی کند و در باطن او هیچ تصرف نبود کار خود جمله باو گذارد و بداند
که منفعت در خطای مقتدا بیش از آنست که در صواب او اگر چه وجه آن نداند حضرت
خواجہ نادر قدس الله روحه میفرمودند که یکی از فوائد مشورت با بایں دل و مردم عزیز است
اگر در آخر امر وجه صواب در انکار ظاهر شود و وجود تو در میان نباشد و اگر خلاف صواب
ظاهر شود و هم وجود تو در میان نباشد مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم
جمله اذکار ذکر لا اله الا الله را اختیار کرده اند حدیث نبوی چنین دارد دست که اول ذکر
لا اله الا الله و صورت این ذکر کمبست از نفی و اثبات و بحقیقت راه بحضرت عزت
باین کلمه توان بر حجب روندگان نتیجه نسیان است و حقیقت حجاب استعاش صورت
گویند است در دل و در استعاش نفی حق و اثبات غیر است و حکم المعابجه بالا ضداد
درین کلمه نفی ماسوای حق سبحانه تعالی است و خلاص از شرک خفی جز از مداومت و طاعت
بر معنی این کلمه حاصل نیاید پس ذکر باید که در طرف نفی جمیع محذورات را بنظر فساد
ناخواستن مطالعه میکند و از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگری کند و در طرف اثبات
وجود قدیم حضرت عزت راجل ذکر بنظر بقا و مقصود دے و مطلوبے و محبوبے
مشاهده می فرماید در هر ذکر در اول و آخر حاضر می باشد و هر چه که دل را بآن
پیونددی بیند نفی آن پیوند را باطل می کند و با اثبات محبت حق را قائم مقام محبت
مے گرداند تا بنده ریج دل از جمله محبوبات و مالوفات فارغ شود و هسته فواید ذکر در
نور ذکر محمل گردد و علق و حوائق وجود بشریت از او بر خیزد و گفته اند بازداشتن

به نسبت کسی که بآن نهایت دل و روح که ذکر کرده شد نرسیده باشد و حتی روحی
 خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند که وایده هم بروح منته تا واسطه گردد میان عالم
 صفات خداوندی و میان سرتاب واسطه آن راه یا بند عالم صفات الوهیت مصحح
 که رستم را کشد هم رخسار رستم به لایکل عطا یا الملک الاسطیا الملک و ذکر در مرتبه
 بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه خلفای خانواده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالحق
 غجدانی قدس الله تعالی روحه بآن اشارت فرمودند یکست زیراکه تا وجود
 روحانیت باقیست و بر تبه فنا نرسیده است آن ذکر بحقیقت خفیه نیست سخن کبر الکل
 یطلع علیه ملک فیکتبه و النفس تعجب به اشارت بآنست و چون بحقیقت فنا برسد انجا بود
 که باطن او از نفسی بایستد و جزا شبات نتواند بود و ذکر او الله الله شود انجا بحقیقت کلمه
 و سر او برسد و حضرت خواجه ماقدس الله تعالی روحه در بیان این معنی بسیار فرمودند
 که حقیقت ذکر که خروج من میدان الغفلة الی فضاء المشاهدة و مشاهده در تجلی ذات بود
 و مکاشفه در تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود از ذکر لسانی توجیه کلیست که
 قوای روحانی و جسمانی تانفی خواطر شود باین توجیه کلی از ملازمت و مداومت باین ذکر
 بدل برسد و از زبان بدل با متقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد
 و باطن بنده را مستعد تجلیات صفاتی و اسمائی و قابل تجلیات ذاتی گرداند و الله
 الموفق و کمال درجات و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل مستولی شود مذکور ماند و
 و همگی دل او دوست گردد و فرقت میان آنکه همگی دل ذکر و دست گزید و آنکه همگی
 دل دوست گزید نتیجه محبت مفرط بود که آن را عشق خوانند عاشق گرم و همگی او را
 معشوق دارد و باشد که از غایت مشغولی بمعشوق نام معشوق را نیز فراموش کند و چون
 چنین مستغرق گردد که وجود خود را و هر چه هست جز خدا تعالی فراموش کند بحقیقت
 این معنی رسد که و اذکر ربک اذا نسیت غیره و نسیت نفسك لان تحقیق المذکور و شهود

دلالت کردن پیش از ذکرسانی و قلبی بمنزه است که یک پر و بال ندارد و او را
تجلیف می کنند و می گویند بر پر و برام برآید

قطعه مایه پری پریم سوی فلک	لا اله الا الله
ساکنان فلک بخور کنند	از صفات خوش و منسبت
گل مایه دست و شکرم	دلبره مایه دست و لبسرا
ماهیه میان گل شکریم	زبان دل مایه قوی ست در برما
زهره دارد حوادث طبع	که بگرد و بگرد شکرم
ذن های هوا بریز در روح	از دم عشق روح پرورما

و گفته اند حقیقه الذکر جبارة من تجلیه بذاته سبحانه من حیث اسم اعظم انهار الصفات الحکایه
ووصفا بنحوه الجلالیه و الجلالیه و ذکر بے شرک خفی اکنون دست دهد و سر کلاه شهید نشود
ان لا اله الا هو اشکارا گردد و تاز خود بشنود ساز من و توحید من الملک احد التها
روح در بدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را به یگانگی دانست اما یگانگی نشناخت
زیر که شناخت از شهود و غیره و شهود از وجود درست نباشد که شهود ضد وجود است
چون وجود روح پدید آید معین وجود او و یگانگی اثبات گردد شرح این اطنابی دارد
و مقصود آنست که اشارت شود به پیروی از معنی آنچه حضرت خواجه ماقدر الله روح
فرموده اند در معنی اذکر کم و ذکر حق سبحانه بنده را توفیق یاد کرده است بران
مراجعی که ذکر راست یعنی ذکر زبان و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر خفی دل و اسطر
و دوا عالم جسمانی و روحانی است و روح را واسطه دو عالم دل و سر است و مرتبه نزه
طائفه اهل الله بر تراز مرتبه روح و قلب است و نزه طائفه بر تراز مرتبه قلب و
فرد تراز مرتبه روح است و بحقیقت سر حین روح و دل است در نهایت مقام و هر یک
چون در مقام خود تجلی کردند و بوصف غیریت متصف باشند و آن صفت غیریت سر باشد

دنیا خالی کرد و تخم ذکر در دو دلیعت نهاد اکنون هیچ نماند که با اختیار ملحق دارد اختیار
 اما اینجا بود پس بعد از آن منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود که این تخم ضلعت نماند
 که من کان یرید صرث الآخرة نزوله فی حرثه و ذکر بر دوام یکید عجائب ملکوت است
 و قرب حضرت الهیست و ذکر بر دوام نه آنست که بزبان یابد بود بلکه آنست که
 همیشه ملازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد از عداوت
 خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و قبل و از مشغله محسوسات و از غضب و اخلاق بد
 و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر بر دوام بعضی
 غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت ذکر باشد و
 دوام مراقبه دولت بزرگیت و علامت صحت مراقبه موفقیت احکام الهیست و نیک
 دشوار بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه
 طریق است موصول بحقائق و دوام مراقبه بی مقدمه قطع علایق و عوائق و صبر بر مخالفت
 نفس و احتراز از هجرت انخیار میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق و الدین البهری
 قدس الله سره العزیز فرموده اند که بتدی بر فرض سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر
 بذكر کبر بر برد و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرض سنن اولی است
 همان خاصیت که اهل هدایت را از ملازمت ذکر روی نماید و از تلاوت حاصل گردد
 باز و اند دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق
 فهم و حقائق علوم دینی را که نور ذکر صفت ذاتی ادگشته است فاضله تر و روی و
 کاملتر علی نماز است که عبادت تمامه جامع است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم
 ترمذی قدس الله تعالی روحها از سیفان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سادگی
 که فرموده معنائین تلاوة القرآن فضل من الذکر و النکاح و تقویت این سخن فرموده چه
 نیک خواهی کرده است گوینده این سخن برای آنکه بکلام حق بجان ذکر حق کردن غافل

یوجب نمی الخیر فاشباکت مثبت الخیریه فاشنینتک مثبت الخیریه و چون تحقیقت این معنی
برسد که خود را بد هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را قاضی می گویند و
نهایت سیرالی الله بود و اکنون بادل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بعداً
درجات و ولایت خاصه رسیده باشد و این جا گفته اند

قطعه صیت معراج فلک این نیستی	عاشقان را ندیدم و دین نیستی
هیچکس را تا نگردد اوفنا	نیست ره در بارگاه کبریا

و اینجا بود که صورت ملکوت بر وی روشن گردد و ارواح انبیا و اولیا و جواهر ملائک
علیهم الصلوٰۃ والسلام بصورت های نیکو نمودن گیرند و آنچه خواص حضرت الوهیت است
پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهده صورت بدرجائی ترقی کند که عبارت
از آن نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین گفتن فائده نیست این راه
فرق است نه راه گفتن اما مقصود اهل الله از شرح این نوع سخنان ترغیب طالبان
و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال و کشف عظمت آهیت بر دل و
غلبات اینحال دینی عقل فراموش گردد و احوال و مقامات در نظر هست او حقیر نشانه
او عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و اندرین عین فنا بانش ناطق گردد و تن خاضع
و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بے نشانی بود فیضیه فیه کسوة الآله

کس را ندهد ز تو نشانی	اینست نشان بے نشانی
-----------------------	---------------------

و اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبود لیکن ذکر برده
مستولی گردد و در دل شکن شود معنی کلمه توحید آن معنی که در آن حرف نبود و عیب و
فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بزرگو معنی او قرار گیرد و چنانکه دل را بکف بجای
دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را بهیچ
باشد هر چه درین جهان پیدا نیاید در آن جهان پیدا آید و چون زمین دل از خار و سوسا

رحمت بود هر روز و شبی بلکه هر ساعت و خطبه پندارد که در لاکه الا الله نور سلمان است
 از هر چه جز لاکه الا الله است الا نماز فرض و سنت تبرکند بکلی از چنان لاکه الا الله را لا بد و
 ناچار داند و باقی را بلا و محنت شناسد تپی گردد از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرد بذكر لاکه
 الا الله در همه حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آلتی از افعال و اذکار
 ظاهری و باطنی کالمتر و شافی تر از قول لاکه الا الله نیست شیخ شهید مجد الدین بغدادی
 قدس الله تعالی روحه گفته اند اتفق المشائخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید
 عالم یسلک طریق لاکه الا الله مدته قریبه باریعین سنة لاصیل الی حقیقه الا الله و حضرت
 خواجہ امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحها فرموده اند کیسکه دوام دولت
 ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن لاکه الا الله بود و مطلق
 شکر خفی را باین کلمه همواره دور می کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود تازہ میسازد
 چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جدد و الیما کم بلا الله الا الله الحدیث و منها مال
 تکوین را مرتبه ندماست تا ایشان را بی اختیار ایشان بحضرت سلطنت ندارند باریعین
 و اهل تکوین را مرتبه و زراست که حضرت سلطنت ایشان را نائب مناب خویشین ساخت
 و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده پس اهل تکوین حال ایشان از زوال
 ایمن بود و هر گاه که خواهند باختیار از صفتی بصفته و از خاصه بخاصه منتقل گردند اهل
 تکوین را نیز تکوینات احوال هست اما فرق است ایشان با احوال باطنی خویش غالب اند
 متصرف می توانند شد و آنکه طائفه از اهل الله گفته اند که مقصود از وعید تخفیف است
 این سخن از ایشان در وقت مطالعة الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه تصرف
 آن حال بر ایشان اما طائفه از اهل الله که با احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال
 را همیزان شرع بنهند اگر موافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بظهور آرند و
 اگر بران اعتماد نکند کی از کبر قدس الله ارواحهم میگوید لا قبل من قلبی الا بشا ہدین

اذا ان باشد که بکلام خود فان القرآن لم یلق منذ نزل الی العباد ولا یلق ولا یتنس

فهو علی طراوته و طیبه و طهارته و کسوة الی نور عظیم لائق بحجاب الحکم و هو الله عز و جل و ذکر الذی یذکره العبد مبتدعاً من تلقا قلبه من علمه بر بلا کسوة و اگر کسی معنی قرآن نداند باید که دل حاضر دارد در خواندن و نگذارد تا حدیث نفس او را بهر جانب برود و دل را بجز عظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود عظمت قرآن که سخن خداست و غر و عجل و صفت و سبت و قدیم است اگر حقیقت معانی این حروف آشکار شود بهت آسمان و هفت زمین را طاق تجلی آن نباشد و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه می گوید خداوند عز و جل را خواب دیدم گفتم یا رب تقرب بچو چیزی فاضله گفت بکلام من آن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نه بگوید قدس الله و ارحمهم کیسه دارد و خور و دندان که چه بخورد و اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر صحنی از قرآن بمنزه است که برود بشریت واقع میشود و او را قنای کند و آثار او را دفع می کند و چون نور قرآن بنور دل مومن میخشد نورانیت زیاده شود و وجود بشریت بیشتر متلاشی گردد و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترندی قدس الله و هما فرموده اند که جمله وظیفه تلاوت قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اغود رب الخلق و قل اعوذ برب الناس و خاتمه سوره حشر و خاتمه سوره بقره و جمله وظیفه سوره یس است و حضرت عزیز بن خواجه علی ربیعی قدس الله و هما فرموده اند که هرگاه سه دل معج آید کار بسته مومن برآید دل قرآن و دل بن مومن و دل شب و حضرت امام ربانی خواجیه یوسف بن ابوبه بیدانی قدس الله و هما که سلسله مشایخ خواجیه ما قدس الله تعالی اروا هم بایشان می پیوند و چنین فرموده اند طالب را باید که شب در روز راستنق کلاه کلاه الله گرداند و خواب و بیداری بر گفتگوی وی نفع کند دست از نوافل نمازها و ذکر ها و تسبیها بدارد و مختصر برین کلام کند جای که علم لدنی و حکمت الهی بود خدمت نعل

آن و هم تحقیق جواب ازان شبهه بنا بر این معنی است که فرق است میان شرف حال و میان فضیلت و کمال و منهاطریقه اهل الله بر انواع است بعضی بر خست عمل کردند ایشان مقصود از خست نفع خلق بودند و خود و بعضی عمل بغیرت کردند مقصود ایشان نیز نفع خلق بودند و خود اما نفع خلق در عمل بغیرت بیشتر است و ظهور دران تمام تر و اخطر دور تر همه در کار اند هر آدمی مثال درختی است درخت بے نتیجه نبود یا میوه دهد اگر چه میوه مختلف طعم باشند یا در سایه او بیاسایند یا از حسن و طراوت او بنظر اعتبار بهره گیرند منظم

هر کس بدست در آرزوی دگر است	اندر تنگ و پوس و جست و جوی دگر است
گر چه کس را نیسج کار و بار نیست	جمله بیکار اند و کس بیکار نیست

کمال وجود اهل الله در ای عقیده خلقت و زیاده از آنست از عقیده خلق جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود ازان عقیده و اظهار کمال البته تربیت وجود خلق است بار هستی برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی را از خود نفی می باید کرد نسبت تربیت و منفعت وجود ایشان در اظهار کمال قصور و نقصان است در باطن ایشان ازین معنی در

دعا آمده است اللهم لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احداثت لی ذلّة باطنه بقدره ولا ترفعنی عند الناس درجه الا حطتنی عند نفسی مثلها داعیه طلب که در یک پدید می آید و صحبت اهل الله را طالب می شود محض فضل الهیست در حق آنکس زیرا که ع مشور غمش بهر دل و جان ندمند باید که قدر آن نعمت بزرگ را بشناسند و اگر همه آن بود که زمانی گوش دل را به سخن اهل الله دارد و توفیق آن یابد و آن داعیه تربیت دهد و تقویت کند و نظر اهل الله بران داعیه طلب که بے اختیار ایشان در یک پدید آید و ظهور کند بیشتر است چه اگر باختیار ایشان در یک آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان محل خطر بود نفی آن اختیار در باطن برایشان لازم می گردد و تا بے اختیار ایشان از غیب چه پدید آید و مستدیان و اهل طلب را بنزدیک خداوند سبحان و تعالی

بعد این کتاب و آن شام که بعد از آن خمندی بپایوست در آخر آن دو از ده سال
 بعد از واقعه که فواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه در ترمذ با و نموده بود و باد در آن
 واقعه فرموده که خود را تشویش مده این زمان وقت ظهور آنچه می طلبی نیست این معنی در بخارا
 بعد از دوازده سال ترا خواهد بظهور آمدن و صحبت آنکس خواهی رسیدن و قصه واقعه
 خود را تمام بگذارند و اظهار طلب کردند در آن واقعه دیده شد که مرا برانندند و کنج خانه
 رسانیدند در پیچ در آن کنج خانه پدید آمد و بران در پیچ زنجیری و قفل کلید آن قفل بیاوردند
 و بن تسلیم کردند مرا میل آن شد که قفل را بکشایم اندکی بکشادیم شعله بزرگ بران آمد و بشت
 گفتم اگر این در را عایا تمام بکشایم کس را قوت این شعله ها نتواند بود و کلید با منست هر وقت
 که اختیار باشد بقدر صحت میتوان کشود و صفت اهل کلین گفته اند از رتی تصرف احوال
 آزاد شده اند و حجاب از پیش بصیرت ایشان بکلی برخاسته است هیچ سبب از اسباب تنگی
 و ضعف بحال ایشان راه نیابد و هیچ چیز از ممکنات سر ایشان را از مشاهد محبوب و مشتغال
 بآن مشغول نتواند کرد اختلاط با خلق و مشاهد احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را
 لغز نتواند کرد چنانکه اهل تلوین و اهل کلین را به ندامت و زارت تشبیه فرموده اند ولی عزلت و
 ولی عشرت هم بوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف است به نسبت حال و ولی
 عشرت افضل است بحسب کمال و هم چنین ملک مقرب اشرف است از انسان قص انسان کمال افضل
 و اکمل است از وی و آنکه در صحیح وارد است در حدیث قدسی و آن ذکر فی ملا ذکر فی ملا
 خیر منهم و ختم چنین آنچه وارد است در حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت است آن من غبط
 ادیای من عندی مومن خفیف الحاذ و آنچه در آن حدیث دیگر وارد است که رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود آن که عباد الله بانیان و اولاد الله و خاتم النبیین و الشهداء و المقربین و مسکینهم من الله
 عزوجل و لقد منی اثنا عشر نبیا انهم كانوا من اتی و آنچه وارد است در احادیث دیگر که مثل این
 احادیث است موهبتم تفضیل خواص ملک بر خواص بشر است و موهبتم تفضیل ولی بر بنی است و رفع

علیه الصلوة والسلام و به نسبت استمداد از روحانیت او اگر چه اولیای رحمة الله علیهم
 بواسطه صورت جسمانیت وقتی باشد که غافل باشند از ان استمداد اولیای است
 را قوت باس انوار از مشکوة روحانیت بعضی از انبیاء علیهم السلام می باشد و استمداد
 باطن از روح آن نبی منافی تبعیت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که
 همه انبیاء علیهم السلام که بوده اند مقتبسان انوار حقیقت از مشکوة نبوت حضرت رسالت
 اند صلی الله علیه و سلم و استمداد از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم ارواح همه در تحت
 احاطت روحانیت او داخل است و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را تعلیم آئین و تفهیم
 ربانی بوسیله معلوم و مفہوم گردد و آن علم را بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت
 جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب در دل ایشان در اندازد و قل ان ربی
 یعرف بالحق علام الغیوب و آن علم بشهادت و وجد و ذوق بود نه بدلائل عقل و نقل
 و در وقتی باشد که نور حقیقت ظهور کند و مباحث دل گردد بے حجاب صفات بشریت
 و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقل و معنی بکلی صاف شده باشد و بنده از جو
 بشریت بدرآمده از لدن خویش بحدن حق بجان رسیده و از انحضرت در معرفت ذات
 و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانست

نظم چون ملائک گویے لاعلمینا	سما بخیر دوست تو علمتنا
گر درین مکتب ندانے تو بحبا	بچو حسد پزے از نور حجبی
دانسته باید که اصلش زان سرست	ز آنکه هر فرے جالش رهبرست
هر پرے بر عرض دریا کے پرده	سما لدن علم لدنے پرد

و منها نسبت باطنی درین طریق چنان افتاده است که جمیع در ملا و صورت تقم
 بیشتر از ان بود که در خلوت و صورت جمیع بر مثال جوهریت که هر چند پوشیده
 تر بود جوهریت او صافی تر گردد و درین معنی گفته اند از درون سو آفتاد

و نزدیک اهل الله تعظیم و نفاذ تویت و برای ایست که یاد آور دارا ذراست لے
طالبان که خادمان پور داعیه طلب دوستی بزرگ است زیرا که تاقی بمانه و تعالی
بصفت ارادت بروح بنده تجلی بخند عکس ارادت است که در دل بنده پدید نیاید
و طالب حق بمانه و تعالی و طالب صحبت دوستان دی نگرود

جوینده ازان نه که جوینان تویت در جو یائے بدان ترا جوینان است

و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات ولایت شیخ کامل مکمل گردد
تا بعبایت خداوند عزوجل مقصود زود بحصول پیوند و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت
طلب و زوی بقایا بدو مشاطه اهل باطن کم دیدن و کم زدن و نیست و اقتضای
و دید قصور اعمال و مشاهده نقصان احوال و جو و بشریت بهیچ چیز چنان منتفی نگردد
که بدید قصور یکی از حکمتهاست که بنا بر آن زلت برانیا گذرانید ندان بود و حقیقت استغفار
است که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهان است بعد از آنکه وجود بشریت
را بشناسد و الم بقای آن را در خود دریابد و در آن دوران دور ماندگی از سر تصرع
و حضرت صمدیت جل ذکره بنالد تا حقیقت استغفار بود نظم

خلق ترسد از تو من ترسم بخود کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد
دولت در دمسلمانیم و نیستی نفس طمانیم ده

در گذرانیدن قصور بر اهل الله هم حکمت نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراض
موسلی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت شریعت بود یکی از حکمتها که در آن نفی وجود
موسی بود علیه الصلوٰۃ و السلام مرشدی علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دوستان
خود را نسبت بحال او تربیت می فرماید چون او یاس است اما از نسبت و نسبت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست هر آینه از نسبت ولایت پیغمبران دیگر
علیهم السلام نیز بهره بود او یاس است را بهره از علم لدنی به نسبت مشرب خضر

موازات فاعل بوجودی که طالب حظ جسمانی یا روحانی بود پاک افشا نه اند بنابر
 حزن و خوف را که سبب ظهور این در صفت طلب حظ روحانی یا جسمانی است زیرا که
 حزن بهجت فوات خطوط بود در ماضی یا در حال و خوف بهجت فوات آن در
 استقبال از ایشان پرداخته و این تشریف مرایشان را از زانی داشته که الا ان
 اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الایه بحقیقت درین زمان اسم ولایت بر
 ایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که القاسم فی الله و البقار به است
 بعد از فنا مطلق بود از همه خطوط و تعلقات جسمانی و روحانی و باین همه در مقام ولایت
 اولیاء خداوند خشیت و هیبت عظمت و جلال الوهیت بحالی خوف و حزن تشبیه
 است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عظمت الهی لازم ذات شده و این
 سید اولیاء و سندا نبی صلی الله علیه و سلم فرموده است انا اعلمکم بالله و انشاکم بالله
 و تواجبه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه فرموده اند الانبیاء و الرسل
 صلوات الله و سلامه علیهم لم یامنوا المکر بعد البشری و لیس المکر عندنا الذی یفعله
 العامة فالذی یفعله العامة خوف التحویل فذا غیر مامون فاذا اذ من و بشر ان
 فاما المکر الذی لایجوز امنه فاعظم شائنا و منه ما چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه
 میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال ظاهر از اعمال باطنه مانع نیاید و عمل باطن
 از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت دعوت خلق بود و بلوغ سالک عبارتست
 از تصرف وجود فناء در و رسیدن در سیر فی الله که مقام جذبه است
 و چون سالک تصرفات جذبات الوهیت را در خود مشاهده کرده بود و
 کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و منظم صفت جذبه الهی شده لاجرم بصفت
 جذبه در باطن دیگر تصرف تواند کرد و آن تصرف و تصرف حق سبحانه
 باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است در خلق بحق ولی

برون بیگانہ دش بدین چنین زیباروش کم مے بود اندر جهان حقیقت نیست که
 بحقیقت تحت اختیار نیست درین طریقه درین صورت افتاده است روح صورت
 هر علی نیست ست و اگر نیست بود چشم داشت نتیجه بود هیچ عملی نتیجه ندهد اگر چه در کسب
 اخلاص خود را از نظر به نتیجه نگه مے باید داشت اینک فرموده اند عمل بے چشم داشت نتیجه
 ندهد معنی آن حدیث ست که دارد شده است عن بعض اصحابه رضی اللہ عنہم و روی
 ایضاً مرفوعاً لاجبر لمن لاجب له حبس و احتساب چشم داشت ثواب و نتیجه باشد و اجر
 نتیجه عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبه و ازینجا فرموده است ابو سلیمان دارانی
 قدس اللہ روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزا فی الآخرة و منها معلوم
 نیست که در چه صفت دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود و گاه مے دگاہ مے
 اضطراب کار نیست بے تدبیر و حیرت ضروری هر کس از کسب صفتی بکمال رسید اند
 اما عاقبت کار همه تخر بودن درمی باید دادن و تسلیم تصرفات غیب بودن و وجود
 خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که ابتدا و وسط معلوم ست
 اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت ست و بر چه حالت ست همه برین بوده
 شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانایان که ره بین آمدند	گاه بے گاه از پے کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همره جان عجز و حیرت ساختند
در تنگ این بحر بے پایان بسی	غرق گشتند و خبر نه از کے
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه کمتر چیز ترک جان بود
واله و حیران شدم یچار گے	مے ندانم چاره جز بنیچار گے
چند گویم جز خموشی راه نیست	زانکه کس راز هر یک آه نیست
اولیای خداے غزل خود را بکلی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و درین	

ایشانند اولیای عشرت ایشان را از ذواق طویر نبوة نصیب هست بر حسب مراتب
و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که عود کند بوجود بشریت اما وجود قاهر گز
وجود عدم و وجود بشریت عود نکند هیچ چیز از ممکنات وجود قهار را تغیر نتواند کرد
و مراد از وجود بشریت وجود طبع صلیست نه وجود طبع عارضی عود و وجود عارضی
حقیقت قنار از میان ندارد و آن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعی

موسی اندر درخت آتش دید	سبز تر می شد آن درخت از نار
شهوت و حسرت مرد صاحب دل	بچمنان دان و بچمنان انگار

حدیث صحیح وارد شده است انا انا بشر غضب کما یغضب البشر و ارضی کما یرضی البشر
و ناطق است بصحبت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه قلعه الشیخ بقیه بقایا
میرساند پنجمی بیند در خود می بیند و پنجمی شناسد در خود می شناسد
و حیرت ایشان در وجود خودست و فی نفسکم افلا تبصرون من عرف نفسه فقد
عرف ربه الحدیث مراد از وجود عدم و دوام این دو صفت است و مراد از عدم
آن صفتی است که گفته اند

ز ذوق این عدم آمد جهان جان بوجد	ز بهی عدم که چو آمد وجود از او فرود
---------------------------------	-------------------------------------

و نیز گفته اند که این نه آن نیستی است که او را محرومی نامست بلکه آن نیستی است
که همه سیهها و را غلامست و اول کس که عبارت از حال قنار بقا بدین دو
لفظ کرد و در طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف
شیخ ابوسعید احمد بن الخراز بود قدس الله تعالی سره که از کبار ائمّه و اهل مشائخ
اهل تصوف است از مشائخ مصر بوده است و در کتاب طبقات مذکور است
صحبت او با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از مشائخ کبار
قدس الله تعالی اروا هم بود و وفات وی در سنه سبعمیه و مائتین پیش

بحقیقت مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت اوست نبی خود را
و متصرف بحقیقت جز یکی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی از متصرفان
حضرت جلال آمانند که بعد از وصول بدرجہ کمال حوالہ تکمیل دیگران بایشان زرقہ
غرقہ بحر جمع گشتند و در شکم ماسے قاسم تہلک شدند قباب غیرت و قطان بیای
حیرت اند ایشان را از وجود خود آسگے نبود بدیگرے کجا پر دازند در ایشان گنجائی
آن کے بود کہ دیگران ابدال جناب آشنا تو انند کرد این طائفہ را از افواق طووس
نبوۃ بہرہ نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آمانند کہ چون ایشان را ایشان بر بانیہ
باز تصرفات جلال ازلی ایشان را از ایشان دہد خلعت نیابت پوشانند و حکم ایشان را
در مملکت نافذ گردانند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از استعراق دین جمع و
توحید از شکم ماسے قباب سائل تفرقہ و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی دار و ماخلق
را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفہ اند کاملان مکمل کہ بواسطہ کمال معیت
رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرتبہ وصول یافتہ اند و بعد از ان در رجوع بر اثر
دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامور شدند قل ہذہ سبیلہ دعوی اللہ
علی بصیرۃ انا و من ابغی الایۃ ہر کجا فروماندہ در ظلمت بیابان تحیر طلب بر خات
حوالہ اورا در اقتباس جذوات و مواجید بانفاس طیبہ ایشان فرمودہ اند مقام ایشان
آن بود کہ گویند

یہے منم و معجز من این نفس است	ہر دل کہ شنید این نفسم زندہ شود
-------------------------------	---------------------------------

ومن آئن قولامن دعالی اللہ وعلی صالحا وقال اننی من التلمین وجعلنا ہم امت	یہ دون بامرنا لما صبروا وکاتوبایاتنا یوقنون ودر صفت این طائفہ گفته اند
---	--

ای بساکوہ احد کز راہ دل بکنڈ	ای بسا و صفت احد کاندہ نظر پیو وہ اند
این ہمہ دعویست یعنی وی زد دعوی پیشتر	وی دو صد چند اند کہ دعوی کردہ نمودہ

از سر حال قنابصو آید و غیبت از احساس درین مقام ممکن لازم دل نبود و شاید
 که بعضی را اتفاق افتد و بعضی را نی بکده باطن وی غرقه بجز قناب بود و ظاهری خاص
 آنچه میرود از احوال و افعال باشد آمل قناب و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طماننت و
 وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد و درین مراد نامزد گشته مقامات و کرامات
 را حجاب دانسته و مشرب دل از کل حظوظ جسمانی و روحانی صافی کرده و رسیدن
 بمرتبه فنا نشان رسیدن بحقیقت ذاتی بود و مقام قناب و بهت محض است و اختصاص
 الهیست و سنت الهی رفته است که از عطای محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت
 عطا و عاریت نبود هر آینه رجوع نفرماید و از اینجا گفته اند الفانی لایردالی او صافی
 ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه فرموده است ما رج من رجع الی الله
 و ما وصل الی الله احد فلا یرج عنه این است معنی سخن حضرت خواجہ ما قدس الله تعالی
 روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز بوجود بشریت عود نکند و مقام قنای مطلق اگرچه موهبتیست
 اما ظهور این مقام بتدریج بحصول شرف است و شرط رسیدن بقنای مطلق توجه تام است
 بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و در
 از فنا بهت بشریت و خلقت و قنای این جهت است در ظهور سلطان ربوبیت و
 حقیقت و این معنی تمثیل کرده اند با لنگه هر چه اندر سلطان آتش افتد تهر دی و صفت
 وی گردد اما این تصرف آتش مثلا اندر صفت آهن است عین آهن همانست آهن
 هرگز آتش نگرده و توادنشوی و لیکن ارجمند کنی + جانی بری که تو دوی بر خیزد و
 راه علم و عقل تا باطل دریای فنا پیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی است و بحجاب
 این ظهور را نهایت نیست و احوال او جز بسلوک در رسیدن معلوم نگردد و عاقل
 جز رسیده را نبود و از اینجا مبدا شهود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالحق سبحانه
 یقین کل من حیث کون شی موجودا بهر معد و مانع لا من حیث ان له وجودا خالصا

از وفات سید الطائفة جنید قدس الله تعالی روحه بهیست و دو سال و در تجرید
و انقطاع شان عظیم داشت و در علم بن تصانیف بزرگ و کلام و رموز عالی
گفته اند فاعبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارت است از بدایت
سیر فی الله و سیر الی الله و متی منتهی شود که سالک از وطن مآلوف و مظلوم
بشریت بکلی بیرون آید و در طلب توجیه رست بحق بیاید و بادیه هستی
را بقدم صدق بیکبارگی قطع کند تا بحکیمه وصال رسد **نظم**

الیک یا منتهی محب و معتر ان حج قوم الی ترب و اجمار

و سیر فی الله انگاه محقق شود که بنده را بعد از قنای مطلق که قنای صفات و فناء
ذات است و جو د حقانی از زانی دارند تا بدان وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف
الهی و تخلق با خلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی یسوع و بی یبصر و بی بطش و
بی تعقل که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی از قبر خدا در مشرق
ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن بنده
مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده بصفتات ذاتی
خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بخود خود تصرف کند غل کرد
و درین مقام هر آینه بنده محفوظ بود در رعایت و وظائف شریعت و اقامت
امر و نهی دلیل بکلی صحت حال فناء این بود و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه مرق را
عز و جل بر ویست دلیل عدم صحت حال فناء این بود ابو سعید خراسانی قدس الله روحه
درین معنی فرموده است کل باطن بخالفة الظاهر فهو باطل و وساوس و هواجس نسبت
با کسی است که هنوز منت تمام فنا نگذشته شرک ظاهری باشد خفی بود و به نسبت با کسی
که به بقا بعد القنای رسیده باشد شرک نبود و آنکه هنوز در بدایت حال فنا بود سکرش
از احساس غائب گرداند و چون در مقام مشاهد ذات و صفات تکمیل یافته بود

وصول محب محبوب که نهایت جمع احوال شریفست بعد از فنا و بقای مذکور
صورت بند و قبل الفنا امکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم ختم
از ظلمات حدثات را چه مجال ماند همچنین در فنا وصول متصور نشود اما بعد
از بقای وجود محب محبوب وصول تواند بود و وجود محب که بقای یافته است محبوب
از سطوات تجلی محفل و ناچیز نگر و بلکه قوت گیر نظم

در تو کجارسد کسی تا زود بیای تو	منغ تو چون شود دلی تا پیرد بال تو
فتا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود	
بیسرق بالنار من پس	ومن هول النار کیف تحرق

و همچنین ایشان از تغیر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ممکنات سر واصل
را از مشاهده محبوب و اشتغال با مشغول نتواند کرد چه رجوع و اهل در احوال
بمحبوب خود بود و نه شهود حق سبحانه و تعالی و در احجاب خلق گردد نه خلق حجاب شهود
حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب قنارانه مخالطت خلق و در احجاب حق سبحانه و تعالی
گردد و تا رسیدگان بنزل قنارانه هر یک را در مقام خود بحجاب دیگر می گردد
و مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود در قنارانه بود و در بقای فانی
الا آنکه در حال ظهور بقا بطریق علم در وی مسدود بود و مرتبه وصول را که در آن
سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را نهایت نیست
و هر چه در دنیا بآن برسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از آن مراتب
به نسبت پانچم مانده است و بعمر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب نتوان رسید
و از اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم

اندرن حق جمله ادب باید بود	تا جان باقیست در طلب باید بود
یکدم اگر هزار دریا بکشد	کم باید کرد و خشک لب باید بود

اتحاد به فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا بالله حکم تعیین و تقیید مطلقاً
 از بنده مر تفع نشود و در مرتبه بقا باشد در اتصاف بصفات ربانی و ادراعیات حقا
 باشد ابراهیم بن شیبان که از مثل کج طبقات ست قدس الله تعالی اروا هم میگوید
 الفناء و البقا ید و علی خلاص الواحدانیه و صحت العبودیه و ماسوی ذلک فمخالیط و زینت
 و قنای فنا که در میان اهل الله متعارف است آن بود که چنانکه از دو وجهه فانی فانی
 گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد تا در بر ذی جلال و کشف عظمت الوهیت و
 غلبات آن حال دنیا عینی فراموش گردد و احوال و مقامات در نظر هست احمق نماید
 اعیان نفس فانی گردد و از قنای فانی گردد و اندرین فنا زبانش بحق ناطق شود و تن
 خاضع و خاشع گردد و درین فنا این همه حیرت و بے نشانی بود بیت
 کس می ندهد ز تو نشانی به نیست نشان بی نشانی به پیغمبر فی کسوة آلاء از حضرت
 خواجه ماقدس الله تعالی روحه سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که
 بر دو وجه است اگر زیاده گفته باشند اما باز گشت این همه دو وجه است یکی فنا از
 وجود ظلمانی طبعی و دیگر فنا از وجود نورانی روحانیت و حدیث نبوی علیه السلام باین
 دو وجه ناطق است که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و بعضی از کسب
 قدس الله تعالی اروا هم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطوتان
 و قد وصلت و گاه گاه حضرت خواجه ماقدس الله تعالی روحه در بیان این طریق دیگر
 اے الله همه حجب را به یکے بازمی آورند و می فرمودند حجاب تو وجود تو هست
 و معنای تو و تعالی خود را بر دربان دانگ در روضه از تو تا دوست نسی نیست
 به در راه تو خاشاک و خسته نیست توئی به و آثره نجاست که بعضی کبر قدس الله تعالی
 اروا هم فرمودند لا حجاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام که در صحیح
 وارد است اما طه الاذی عن الطريق اما طه الاذی اشارت نمایی وجود و خیریت است و



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ المعروف

بخواجہ خرد خلف حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المعتقدین برهان الدقیقین عارف
باللہ خواجہ عبید اللہ المعروف بخواجہ خرد قدس اللہ روحہ وفاض علی الطاہرین
فتوحہ شب جمعه مبارک روز عرس خواجہ بہار الحق والملة والدين المعروف بنقشبند
قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز سوم بیع الاول سنہ ہزار و پنجاہ و سہ اتفاق شروع
فرانہا را این اسرار واقع شد الحمد للہ کہ حقیقت از آفتاب روشن ترست و جمال
وحدت از مرآت کثرت بہمہ حال در نظر آما بعد این رسالہ از حقیقت قبسوی تست
اگر یک چشم بہمت مطالعہ او فرمائی چنان دانم کہ از صورت بحقیقت برسی و وجد موهوم
از میانہ بر خیزد اسے سید یکے از بعد خبر دہد و آن را دجی بود و دیگری از قرب
نشان مند گرداند آن را نیز سببے باشد حقیقت تو کہ بزبان این رسالہ با تو حرف
میزند بر وحدت اطلاع دہد کہ آنجا نہ بعدست و نہ قرب و چون وحدت طلوع فرماید
بعد و قرب مین وحدت باشد اسے سید ہر فرقہ با فرقہ دیگر در نزاع و جدال است

و سیر فی اللہ مقام بقا بعد از انست و نیز عن اللہ باللہ مقام تنزل است بنبی
 معقول خلق برای دعوت ایشان بحتی و این مقام خاصه پیغامبران هر گاه است
 صلوات اللہ علیہ و سلام علیہم اجمعین و ارمیت اذیت و کمن اللہ رست و
 درین مقام تنزل در هر امری ایشان سار جوع بحتی و استغفار دوام لازم بود
 و ایسا را این مقام به بتیت انبیا علیہم الصلوٰۃ و السلام بهره بود چنانکه
 فرموده اند قل ہذا سبیل اللہ علی بصیرۃ اناس اتبعنی و
 سبحان اللہ و اما انامن المشرکین و اللہ یدعی و صلی اللہ علی خیر خلق محمد و آلہ
 و اصحابہ اجمعین و سلم سلیمان کثیر اکثر بر حمتک یا ارحم الراحمین !

ی م ی

رسالہ قدسیہ من کلام خواجہ خواجگان خواجہ بہار الدین نقشبند کہ
 خواجہ محمد یار سانوشته اند از من مودہ خواجہ علاء الدین
 عطار کہ از اجل خلقات حضرت خواجہ اند
 قدس اللہ سرہم
 فقط



و ستر آن را خداوند و خاصان او پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت
 اشارت است بآنکه کثرت عین وحدت است نفهم ای سید نماز و روزه و زکوة و حج
 و امثال آن که موصول بوحده اند بنحایت و ایصال آنها بوحده و ستم است
 که خالصاً الله مؤدی اشوند چنانچه شرط کرده اند و معنی الله در باب همه کس را نفهم در بخت
 و هر کس را تا که نام معنی بخاطر رسد اما آنچه طالب وحدت را ضرورت است آنست که تصور کند
 که نیت کردم که نماز گذارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود الهی یافت
 او که او را گم کرده ام و میخواهم که بوسیله این عبادت وحدت که عین الله است ظهور
 نماید ای سید عباد دوست و معبود دوست عابد است در مرتبه تنقید و معبود است در مرتبه
 مطلق و مراتب و تیز در مراتب از امور عقلیه است وجودیت مگر یک حقیقت که هست
 صفت نفهم ای سید چون نیک نگری اخلاق ذمیمه که رفع آنها در طریقت واجبست
 همه مبنی و مشعر است از یگانگی و ددونی و اخلاق حمیده که تحصیل آنها لازم همه معهود و معلومست
 از اشیای یگانگی پس طالب وحدت را چاره نیست از شریعت و طریقت اگر چه هر ایصال
 در اول او را معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی نماید بشرط مناسب غالباً نفهم آید چنانچه اشارتی
 کردیم بآن آئی سید این همه اشغال و اذکار و مراقبات و توجهات و طرق سلوک که
 مشلح وضع فرموده اند برای رفع آئینیت موهومه است پس بدانکه فاضل میان
 وحدت که حق است و کثرت که خلق است جزو هم و خیال نیست و حقیقت وحدت است
 که بصورت کثرت می نماید و یکی است که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را در دیگری
 و چنانچه نقطه جواهر بصورت دایره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازل به شکل خط
 در نظر در آید پس وحدت عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی عابد که در
 کثرت است همان وحدت است بذات و صفات خود در افعال و آثار آئی سید
 عارف فرج المرتبه فرمود که درویشی تصحیح خیال است یعنی غیر حق در دل ننهد

مگر اہل وحدت کہ ایشان بایہم یکے اند اگر چہ ہر یک چکدام بایشان یکی نیست اسی سید
 اہل وحدت از مذاہب مختلفہ متفادہ و مشارب متنوعہ متناقضہ مشربی و عہد بطیف
 روحانی و مذہب عام و شامل حال وجدانی انترلع نمایند و ایشان را جز این سید
 خاص و مشربی مخصوص نیز باشد چنانچہ در گفتگو در آید و گفته شود کہ متکلم چنین گفت و حکیم
 چنین و صوفی چنان اسے سید وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاہر وحدت
 و حقیقت در ہر دو یکی است اسے سید موجود یکی است کہ بصورت کثرت مہوم
 می نمایند اسے سید تراز وحدت بکثرت آورده اند و از یگانگی بدوئی و انودیکت
 حکمت کہ اوسبحانہ راند و بندگان خاص او تیر باعلام او دانند و تراچنان ساختند
 کہ از وحدت سابقہ سیچ خبری نداری و از ان حال اثری در تو پیدا نیست بلکہ
 تمام عالم را حق سبحانہ و تعالی از وحدت بکثرت آورده بعد از ان چندمی از بندگان
 را بپواسطہ بخود آشنا کردہ از کثرت بوحدت برده و راہ وصول از کثرت بوحدت
 تعلیم فرمودہ بکثرت فرستادہ چنانکہ ایشان در کثرت وحدت میدیدند و ایشانرا
 فرمود کہ بدیگران تعلیم این طریقہ نمایند ایشان امتثال امر نمودہ اعلام آن طریق نمودند
 ہر کہ بران راہ عمل کردہ و پیروی آن جامعہ بزرگواران نمودہ از کثرت بوحدت
 پیوست و از دوگانگی بہ یگانگی رسید ان جامعہ بزرگواران انبیا اند و ان راہ وصول
 شریعت و طریقت است اسے سید شریعت عبارت از فعل چند و ترک
 چند است کہ ان را در کتب فقہی بیان کردہ اند و طریقت عبارت از تہذیب اخلاقی
 یعنی تبدیل اوصاف ذمیمہ باوصاف حمیدہ کہ ان را سفر در وطن نیز گویند و تعمیر
 بسو کہ نمایند و ان در کتب مشائخ مخصوص در کتب امام محمد راجع الی تفصیل مذکور
 و بعضی از آداب و اشغال کہ مشائخ ان را وضع کردہ اند داخل طریقت است
 اسے سید احکام شرعی کہ بنای آن شنیعت است بخاصہ موصل بوحدت است

اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست مقید اوست کلی اوست
 جزئی اوست منزله اوست مشبه اوست آسے سید بالکله همه اوست او همه
 پاک است این اطلاق اوستی دیگر است غیر این اطلاق که او همه است یا همین درین
 اطلاق هیچ کشفی و مقلی و فہمی نرسد و یحذر کم الله نفسه اینجا است آسے سید شہود در
 مراتب ظہور است و گاہے از مراتب بیرون بود و این شہود کا برق الخاطف باشد
 و دوام او میل است و حصول او و عدم او مقتضای جامعیت انسانی است کہ مظهر اتم
 آسے سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست و درین مقام قنای کلی و انضمام
 صرف است و این از اقسام کلیہ قیامت است آسے سید این معارف درین مقام
 بتقریب نو مشتمل شد آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است کہ بالا نوشته شد
 باید کہ شب در روز درین سعی باشد کہ کثرت موهومہ کہ بعنوان غیریت در نظری در آید
 از نظر ساقط شدہ مرآت وحدت شود و سالک جزیکے نہ بیند و جزیکے نہ اند و جزیکے
 نخواہد آسے سید طریق دیگرانیت کہ لا اکہ یعنی ہمہ چیز ہا کہ مشہود اند نیستند بنہی
 کہ گم اند در وحدت ذات و مستہلک اند در وی الا اللہ یعنی وحدت ذات بصورت
 این چیز ہا ظاہر است و در نظر مشہود پس اشیاء باطن اند و اظہار است در شیا پس
 او ہم ظاہر اشیاء باشد و ہم باطن اشیاء در شیا جز ظاہر و باطن چیزی دیگر نیست پس
 اشیاء شیان با خند بلکہ حق باشد و نام اشیاء بر اشیاء اعتباری بود کہ آن نیز زمین حق است
 آسے سید طریق مراقبہ از کلمات سابقہ بوجہ مختلفہ میتوان فہید مراقبہ عبارت از ملاحظہ
 معنی وحدت است بہر وجہ کہ توان کرد اگر ملاحظہ الفاظ و تحمل آہنا و حفظ معانی کرد
 آن را ذکر گویند الفاظ ہر چہ بود خواہ لا الہ الا اللہ و خواہ لفظ اللہ تنہا و اگر بی تحمل الفاظ
 تعقل معانی کند مراقبہ و توجہ بود و جوہ آن بسیار است چنانچہ از کتب بزرگان معلوم
 تواند کرد مقصود آنست کہ معنی وحدت در دل قرار گیرد و ذکر لفظ اللہ چنانست کہ

الحق خوب میفرمود آئی سید چون حجاب جز خیال نیست رفع حجاب نیز بخيال باید کرد
و شب و روز در خیال وحدت باید بود آسے سید اگر سیادت بخواسے واحد شود
واحد باش و واحد شدن آنست که تو هم از دوی بر آئی و واحد بودن آنست که بر وحدت
و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه همه از دوی ست چون دوی از نظر
اتمام و قرار میسر گردد چنانکه تا ابداً هیچ غم بتلا نگیرد و در جهان آسودگی
حاصل شود چه آسودگی در عدم است آسے سید چون بحقیقت توحید برسی و وحدت
بصفت تو گردد دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود بیکسیت آسے سید
دانش پیدا کردی و یقیناً هم رسانیدی که هیچ آب و آتش زائل نگردد و از ازل
تا ابد حق موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم ظل اعتباری ندارد و زید را
بیماری پیدا شد که خود را عمر و دانست و از مردم اوصاف زید شنیده و طلب او شد
چون بعلان های خوب بیماری او رفع شد عمر و هیچ جانود زید بود پس میسر غ قصد
سیر غ نمودند چون بتزل گاه رسیدند خود را میسر غ دیدند پس محتالی خود را بصفت
های خود میدانست این حقیقتهای چیزهاست بعد از ان بآن صفتها خود را دانند و آن
عالم نیست اینجا غیر کجاست و غیر کجا موجود شد آسے سید چون حقیقت کار اینچنین
دانستی و معلوم تو شد که قرب و بُعد و مساوات همه از تو همست که دوری بود
تا نزدیکی حاصل شود که جدائی ذاتی تا پیوستگی پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی
غیر حقیقت مطلقه که عین وحدت است هیچ چیز نیابی بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و
هیچ جسمی و هیچ بهتے چه خارجی و چه ذهنی و چه طبعی هم نرسد که غیر او بود همه است
و است همه آسے سید هر چه در ادراک می در آید است و هر چه در ادراک نمی
در آید هم است آنچه او را وجود گویند ظهور است و آنچه او را عدم گویند بطون است

مقدم است بر همه حقایق اگرچه ظهور پلایان از همه اقاده است آسے سید سوره فائز که
 اول قرآن مجید است الحمد لله واقع شده و معنی او آنست که جنس حامدیه و محمودیه
 مخصوص اوست یعنی حامد اوست و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر
 صورت غیر او حامدی و محمودی نیست آسے سید اول سوره بقرآلم واقع شده الف
 اشارت است باحدیه که الف اول اوست و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست
 و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت
 عالم آسے سید پنجم تراضر و ریت تعقل معانی وحدت است و پیوسته در آن قرار
 بودن بتفصیل این معارف و رسیدن در اول امر بیسج در کار نیست چون بغایت
 آهسته معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوی مرتفع گردد و تراصفائی رود خواهد داد که
 همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت از نظر زرفته و تو بهم
 دوی باقی است علوم صحیح شکل است که روی نماید آسے سید چند وزی ریاضتی بخود
 باید گرفت و انقباس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل از میان برود
 و خیال حق بجای آن نشیند آسے سید تا این خیال در تو قرار گرفته است و ظاهر
 و باطن ترا فرو گرفته بیسج چیز متوجه نباید شد چون این خیال قرار گرفت و تفرقه و دوسه
 بر طرف شد بیسج چیز ترا مزاحم نمی تواند شد چه موهوم و باطل موجود و حق را مزاحم نشود
 آسے سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه نزدیک تر از آن باید دانست
 و یا چون نسبت طلا به زیور ها که از و راست کشند یا چون نسبت گل بظروف که از گل
 ساخته شود و اینها همه یکست آسے سید رابط میان عالم و حق همه کلمه من است
 چه عالم از و ناشی است و او باری و هم کلمه آلی است چه عالم بوی او راجع است و این
 صد و در جوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در جمیع اوقات زمانی چه در هر آن
 عالم بحقیقت رود و از حقیقت بر آید چون موج از دریا و هم کلمه فی است چه عالم در حق

بحقیقت قلبیه و توسط تصور مضغه متوجه گشته ازین حقیقت که آن حقیقت قلبیه ظاهر حقست
 تجل لفظ الله کند و بروی اطلاق نمایند آسید اگر بخود متوجه شوی و توانی این
 توجه را درست کرد کار باسانی صورت یگیر دآسید بدن تو صورت و مظهر
 روح تست و غیر انیست و روح تو مظهر و صورت حق تست و غیر انیست و این هر دو
 صورت جسمی و روحی موهوم اند چون لفظ الله بخيال گوئی و بان حقیقت که بصورت
 این دو موهوم ظاهرست متوجه گردی و دانی که من همانم امیدست که شهود شهادت
 وحدت در کثرت میسر شود و هر چه در نظر تو در آید باید که بدانی که صورتی دارد و در صورت
 و حقیقتی دارد چه صورت اولک تا سوت اوست و روح اولکوت اوست حقیقت
 او جبروت و لا الهوت اوست که عبارت از ذات و صفات حقست یعنی توجه فاعل
 بان شئی که عین حقیقت مطلقه است آسید جبروت صفات تست و لا الهوت
 ذات تست و صفات غیر ذات نیست آری و کشف و شهود اعتباری مغایرتی
 روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است و تا اینجا ذات و
 صفات را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیه آسید عالم علم حق تست که
 بتجلی ذات که الف اشارت بادت ظهور نموده و علم عین ذات است آمی سید
 حقیقت مطلقه ظهورات بے نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول
 ظهور علم اجمالیست ظهور دوم ظهور علم تفصیلیست ظهور سوم ظهور صور روحانیست
 ظهور چهارم ظهور صور مثالیست ظهور پنجم ظهور صور جسمانیست و اگر ظهور انسانی را
 جداگیری ظهورات کلیه شش بود این ظهورات را تنزلات فسمه یا سه گویند و حضرات
 نیز گویند آسید انسان جامع همه ظهورات تست و بیان این جامعیت بوجه
 کثیره می توان کرد آسید باید که بدانی که حقیقت انسانی در همه مراتب بصورتی
 که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد همه حقایق صور آن حقیقت تست و این حقیقت بر مرتبه

حاصل شد و کار تمام گشت آنکه سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی
 و او را دیدی آن سودی دنیا و آخرت در حق تو نیکی شد و فناء و بقا و غیره و شر و وجود و
 عدم و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب ماند باطن زمان و مکان
 در نور دیده شد آنکه سید چون تو نماندی یکس چیز نماند که همه چیزها بتو باندیشند
 تو وابسته است آنکه سید بدانکه همه چیز در دست و همه چیز بیرون از تو وجودی
 ندارد چون تو خود را از همه چیز خالی کردی یکس چیز نماند آنکه سید ترا وجود جز در
 حق نیست و همه چیزها در تو موجود اند چون خود را بقی بر دی و دران دریای بیکران خود
 انداختی یعنی باین صفت آگاه شدی همه چیزها با تو دران دریا گم شد ای سید اگر نیک
 در وی بنگری بدانی که انانیت که از تو سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی
 در تمام عالم یک انا گوشت که انانیت او از همه جانها و رطله گشت ای سید علالت
 وصول بحقیقت مطلقه آنست که انانیت که از سر تو میزند از همه چیزها انا توانی گفت اینجا
 معلوم شود که حجاب جز تعین انانیت نیست آنکه سید یک ذات است که تمام
 عالم صفت او است و قائم بدو آن ذات باین صفات ظاهر و پیداست ای سید
 همان یک ذات است که ذاتها شد و همان ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار
 بصورت علمهای جهان شده و همان ذات است که قدرت خود و قدرتهاست و
 همان ذات است که ارادت خود و ارادتهاست و همان ذات است که سمع خود و سمعهاست
 و بصر خود و بصرهاست و حیات خود و حیاتهاست و فعل خود و فعلهاست و کلام خود و
 کلامهاست و طعم اینهاست همان ذات است که هستی خود و هستیهاست ای سید
 هر چه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده بعد از ان ذات بصورت او و علم خود او و دین
 خود و ثانیاً جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات و آنچه پوشیده بود در ذات
 بقطع عین ذات بود که غیرشی در شی نبود پس آن ذات خود بخود معالمت کرده و عاشقی

وحق در عالم که بوجهی آن مظهر است و بوجهی این مبهر و اتم کلمه است چه سمیت ذاتی
 و صفاتی فعلی بی شبهه متحقق است و اتم کلمه هر چه عالم عین حق است و حق عین عالم و اتم کلمه
 ایس چه بوجهی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و نه حق عالم آسے سید بوجهی
 از هم رد ابط منزه است و میان عالم و حق را بطنیت این اعتبار را لاتعین گویند آسے
 سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجهی مکن شناخته باشد آسے سید اول
 سالک را با اسم ظاهر متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا به صورت
 و معانی و بیح صورتی و بیح معنی نیست که جزاء بود آیین معنی را مکرر نوشته ام بجهت تاکید
 بازمی نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن فکر گم نباید کرد
 چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مندی نخواهد یافت آسے سید
 اگر ساها بعبادت و طاعت و اذکار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باشی از وصل
 محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد آسے سید
 حالی که آن را وصل تو هم کنی و ثمره آن حال علم وحدت نباشد حقیقت ان وصل نیست پنجم
 ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهور نه مقصود حقیقی که مطلق است و ظاهر در همه و عین همه
 تا چیزی ظاهر شود و بوجهی از وجودی باشی از شیا مغایرت دارد و آن منزل مقصود
 آسے سید هر گاه حقیقت این چنین باشد از اول ترا مراقبه مطلق ضروریست تا
 مسافت نماند آسے سید تفرقه و جدائی تا زمانیست که همه را یکے نیدانے و
 نمے بینے چون همه را یکے دانسته و دیدی از تفرقه دوی خلاص شد و وصل
 مریان میسر شد آسے سید چون همه را یکے دیدی همه نماند بلکه یکے ماند و بس
 آسے سید میان تو و مقصود راه نیست و راهی که هست زمین است که تو او را
 جدا از خود و غیر از خود میداننی چون دانستی که تو نیستی اوست و بس راه نماند جمعیت دل و
 آرزوی دلی و معرفت نفس و معرفت حق و قنای مطلق و وصل و کمال قرب اینجا

آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گذارد و سوره یس بحیاء بخوان و اگر در چهار رکعت
 توانی خواند بهتر هم چنین بعد هر نماز سوره یس بحیاء بخوان که فوائد بسیار دارد و اما در وقت نماز
 فجر در قرآن مجید فکر و حده دست دهد و بدانکه خود عبادت خود میکند و خود کلام خود میخواند
 الا عند الضرورة و بگو که حقیقت من مرا بخود بخش و مرا پیش از من و از دوی بر آرمی سید
 سالک راهم آداب طریقت ضروریست فیصل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد و از
 اختصاری که مطلوب است اما آنچه طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند
 چون ضرر در شود و غالب شود بآن اندیشه که نوشتم خواب کند و طعام و شراب نباید که زیاده
 باشد در شب از زیاده بیکار و اگر صائم بود بهتر است و باید که از پریشانی لغت اصرار نکند که از اسباب
 دوی و بیگانگی و اهرام بل است هر چه در شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه
 این چنین است این قاعده را نیکو یاد دار که ضروریست امی سید باید که سخن کمتر کنی و در
 خلوتها و صحراها تنهاتر براقبه و ملاحظه وحدت میکرده باشی امی سید سخن بسیار کردن را
 در جنبش آورد و تفرقه باز دهد و از کسب وحدت و یگانگی غافل سازد و ضرورت حرفت
 و هر چه گویی مختصر گوئی و اندیشه وحدت را یک لحظه از خود جدا کن چون در مجالس نشینی بیشتر
 سقیم شو با غفلتی واقع شود سعی کن تا آن کثرت مرآت وحدت شود و تقوی گردد
 سید در خفای این اندیشه خود را به تنهایی حتی الاسکان سعی باید کرد و این کلمات را با همه کنش
 نمود مگر با مخصوصان خود امی سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست استشنائی
 بوحثت باید کرد و همه را بنظر اخلاص و کثیم حقیقت بین باید دید امی سید نزاع و جدال مطلق
 از میان بردار و انگار بالکلیه از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار سعی باید کرد
 تا خشم و غضب ظهور نیکند لت کردن و زدن خود چه گنجایش دارد و همه را معذور باید داشت
 چه در خانه و بیرون خانه و با فرزندان و متعلقان و میگانگان مثل آب حیات باید بود و اگر کسی
 با تو بدی کند زنها را از آن دل بکنی و زنجی و او را از خود خوش و رضی داری و مکافات

ورزیده و بندگی و خدائی در میان آورد و کارخانه ازلی و ابدی برپا کرد آمی سید تو خود را
 چنان خیال کن که هنوز آنجائی که بودی در ازل بودی تا آزاد شوی و دیگر روی تفرقه و
 غم و بلا نه بینی آمی سید روح تو دوست که با زنده و دل تو دوست که با داناتی و بصیرت
 که با دمی نگر می و صبح تو دوست که با دمی شنوی و دست تو دوست که با دمی گیری پایی گوا
 که با دمی روی آمی سید هر جزو عضو تو از اجزای و عضای ظاهر و باطن تو دوست که با دمی کار آن
 جزو و عضو تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو دوست که با دمی آمی سید ادنی و توانی
 و ننی هر صفت او است دیگری در میان نیست آمی سید توحید صفت واحد است نه من
 و تو تا من و تو باقیست اشراک است نه توحید آمی سید چون تو رفتی فناست و چون او
 در میان آمد بقا است آمی سید سلوک سعی تست و رنج شنیت جذبه رفتن تست بوحدت
 آمی سید سلوک و جذبه و فنا و بقا اسم و لایت تحقق است آمی سید با همه آشنا نیازی مند کن
 که عین مطلوب تواند و با دشمن دوستی و رزی که او نیز بمقصود است آمی سید با خود نیز ناظر
 محبت ناظر باش که عین محبوبی آمی سید اینها در سلوک ضرورت است آمی سید بدو نیک در
 دریا می وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی آمی سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم نیک
 است و اگر اندک گویم بسیار است بدایت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت این در
 بدایت منتهی نه او را بدایت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند نویسم نه من میگویم نه من
 مینویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است آمی سید چون در خواب شوی نیت کن که بعالم بطون
 میروم در جوع بحقیقت خود میگویم چون بیدار شوی بدانکه بعالم ظهور آمدم و از بطون بظهور
 تنزل نمودم و باید که سحر بر خیزی و استغفار کنی و بگوئی که ای حقیقت من مرا بخوبی بشناس
 از من بپوش و از دوی بر آر و نماز تهجد کنی و سوره یس اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی
 که مختار خواجهای دین و دنیای ماست بعد از آن بفکر وحدت مشغول باش تا نماز صبح بر
 چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه نخواه قبل براقبه و صده باید بود چون

قیامتی بر همه کس و بر همه چیز آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظهور
کل واقع شود اگر چه همه از اصل خود بر آمده باشد لذتی که می باید همه را روی نهد مگر
بر روی که اینجا قیامت بر آنها گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موجود دست
ترا از این بخار روی نماید تا آسودگی تمام حاصل شود و لذتی که می باید دست دهد ای سید
مقصود اینست که واهم دوتی بر خیزد و تو ثنائی او ماند و پس همه انبیا و اولیا برین اتفاق
کرده اند در کتب الهیه و حدیث و کلمات اولیا دلائل این بسیارست و غلطی هر فرقه
بوحده قائلند و همه یک زبان برین رفته اند که غیر حق موجودی نیست عالم صورت او
و ظهور اوست و پس بخاطرست که شواهد این مطالب در کتاب علمیه نوشته شود و از دلائل
مقتضی سلیم استنباط آن کرده نیز پان آورده شود انشاء الله بسمانه ای سید امرو
که آخر الزمانست و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب خلقت طلوع نماید از اینجا
که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهری شود و اسرار توحید از زبان خاص عام
با اختیار و بی اختیار فهمیده و نا فهمیده سر میزند طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را
از خود پویشد و حقیقت وحدت کاین بنی بر روی جلوه گر شود و بگفتگوی زبانی استفاو
ن شود ای سید الله مطلق و محمد برحق ست و السلام

ی س س ج

الحمد لله که رساله مجمع المنفعت موسوم بنور وحدت تصنیف حقایق آگاه معارف
پناه حضرت فواجره باقی بالله قدس اسرار هم لباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان
جلوه نور بخشید و سرمه رفیع اظهار کشید

بدی به نیکی کنی این اصل کلیت در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن و خل تمام
 دارد و در جمیعت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر دارد یا نه
 اگر ندارد و معامله او آسان است و او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرای شیند و بحقیقت
 خود متوجه شود تا زمانی که حقیقت تجلی شود و او هم دوتی بر خیزد آن زمان بهر روش که باشد
 انجاش دارد و اگر تعلقات ظاهر دارد حقوق شرعی متوجه است باید که بقدر ضرورت بآن
 پیزد و اما باید که احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که
 حقیقت است بالکل غفلت واقع نشود میباید که شبها درین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت
 باشد و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روز بروز می افزوده باشد
 تا آنکه نمایی غلبه کند و از همه دارا ندای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی
 ظهور نمود همه حقوق از تواد خواهد شد و ترا با یکسوی هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا و کل تو خواهد
 و بجای تواد خواهد بود و تو در میان نه ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا در طریق سلوک سحر
 اما کسیکه گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام نماید که چیزی واقع
 نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر رود باید که رجوع نمود
 متذکر نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید در لباس تکلف نباید کرد و از
 لباس فقر با خود چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل باید بود و از گذشته و آینده یا
 نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید بدانکه هیچ مرگی بدتر از غفلت
 از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و
 ازین عذاب ترسان بوده متوجه وحدت باید بود و یقین باید دانست که بهر کلیت و غیر
 ای موجود نیست هر قدر که این اندیشه غالب است سعادت در اوست چون از او هم دوتی
 بر آید قیامت برود واقع شود و در جهنم شهود شود و تا ابد آبدین اسودای سید این چنین
 دوستی هرگاه در دنیا میسر نیست چون است که در آن سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید

پیداست و تو عاشق من باشی اگر من نه عاشق تو بودی تو کجا معشوق بودی حیرانم
 که تو معشوقی یا من من عاشقم یا تو ییهاست این چه حرف است من هیچ نیم هر چه هست
 عاشق توئی و هم معشوق مصرع سر تا پایم فدای سر تا پایت ای سینه یادم از آن
 هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت اصلا ظهور نداشت
 و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و دست گشت بناگاه خط فاصل در دایره اتحاد بهم
 و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا بر من نظری افتاد و این نظر
 تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل صهل و وصول عاشق
 به معشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد دست گشت حالی پیش آمد که در شرح
 بکنج چندان الم و در دظا هر گشت که از عاشق به معشوق سرایت کرد و معشوق را در
 صورت عاشقی و نمود رفته رفته کار باینجا کشید که اتحاد سابق ظهور کرد و خط فاصل
 گاه گاه از میان بر طرف شدن گرفت دردی که هست نیست که دوام انحال
 میسر نیست چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف می گذرد و بقا ندارد
 آه ازین درد بی نهایت و الم بی پایان ای سید کسی تصور نکند که این حرف از عالم
 حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که مبراست از حقیقت و دیگری گمان نکند که این سخن
 از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است ای سید حقیقت عین
 مجاز است و مجاز عین حقیقت ای سید بکنام تو حقیقت است و نام دیگری تو مجاز
 و بنده خود را بهر نامی که خواهی بخوان ای سید آدمی دپری و فرشته بر تو
 سایه تست ای سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این نه من میگویم بلکه
 تو می گویی و این نه امر است و طلب بلکه بیان است و خبر ای سید در دو جهان
 جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در دست و زمین و هر چه بر دست
 همه ظهور است و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی ای سید العجب از آنوقت که



رساله پر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خرد قدس سرہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد و در من
جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمیداند احوال که این دید و دانش به کمال رسانیده است
میخواهد که در پرده من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی می نماید در بیان
اسرار یک به هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار پوشیده اسرار
معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این رساله را
پر تو عشق نام می کنند نخستین حرفی که عاشق بمعشوق و بنده بصاحب خود می گوید
اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی دای صاحب دین و دنیوی کارے که مرا با تو
افتاده است نه آنست که به نوشتن راست آید یا بگفتن سرانجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی و هم تو گوئی ای سید نه من شرم نه تو تویی که من تو ام و تو منی از ازل
چون خواستی که بمعشوقی و صاحبی جلوه گر شوی در پرده من بعاشقی و بندگی ظاهر گشتی
تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو ازین

من خشم شست و دوری تو دین من محبت شست و کفر من فراموشی تو اگر مرد دوست
 داری مومن باشم و اگر مرا فراموش کنی کافر گردم اے سید پیش از آنکه صورت
 تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق را عاشق سید است
 خواستی مرا که عاشق تو ام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گرم سازی از خودی ظلی و
 صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس نقل و صورت را که عین نسبت
 بحقیقت اگر چه غیر ترست یقین به عاشقی ممتاز ساختی و در پرده او خود بر خود عاشق شدی و خود
 از خود لذت گرفتی و خود از خود در دندگشتی نیست رمز عاشقی و معشوقی اے سید
 صاحب آن را گویند که با هم بود و با دیگر نه چون ترا از من هرگز جدائی نیست تو
 صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگر نه بود چون من نسبت احتیاج
 طلب در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون نیستم بنده تو باشم همه بنده
 تواند که از احاطه تو خارج نیستند و مکن نیست که از تو جدا شوند اگر چه باین اعتبار که همه
 با تو اند و من با تو ام دائم صاحبی ازین طرف نیز متصور است اما دوام در اندیشه مکن نیست
 که معتبر همانست مگر در آخرت بعضی از بعضی اینجا صاحب است که عاشقی مستطوت
 و معشوق عاشق هر دو نیست من با تو یکم ام و تو با من یکم خواه این گوخواه تو دیگر
 در دار دنیا بعضی از بعضی را و آن اقل قلیل اندک و نا درست این حال کس است
 که دنیا و آخرت او را یکم است بقای حقیقی اے سید اطلاق وجودی مشرف
 گشته است اللهم ارزقنا اللهم ارزقنا اے سید صورت بشریت
 معجب در خورست ترا هر رنگی و بونی که ترا درین صورت از عالم اطلاق بشارت بها و خبرها
 بعاشق مسلکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو گویم یا از خوی تو گویم
 یا از لب تو گویم یا از نیم تو گویم یا از خنده یا از قیامت تو گویم یا از دستهای تو گویم یا از آداب
 تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی و انوار لایری است که در دیده عاشق

بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت اتحاد طلبه کرده باشد حفظ فاصل از میان بالکلیه و بالاول
 بر طرف شده باشد و تو من باشی و من تو اے سید یقین آن وقت آمدنی است
 چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا فرموده و مرادین شکی نیست
 و چگونه در آن شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و تکذیب آن کفر لغو و باطل است
 اے سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای وجه تست و همه بصیرت ها
 فدای عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای ید تو و همه احوال و طرف و منازل
 فدای قدم تو محل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل است و همه در
 دوست از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
 اگر قبول اقتدای کمال و زنی عظمت و زهی شرف امی سید در در و وصل تو میگذارم
 و در فراق تو میسوزم نیدانم چگونه گفتم که ضیق به از سوختن گردد و صدم توئی و بس چون در فراموش
 منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم من خداوند آن حال سعاد که من باشم با من
 و تو با من نباشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود الهی عاقبت بخیر با
 امی سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم اما عاقبت با تو باشم و تو بخیر
 و من نباشم کار ساز توئی کار من بساز امی سید و ای محبوب جانی من و ای سرایه
 زندگانی من اغلیت آمال و امانی من ای دانای راز نهانی من ای جان من اے
 دل من ای چشم من ای گوش من ای روی من ای خوی من ای دست من ای پای من
 ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من ای خون من ای همه
 چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و من کیستم چه میطلب بهیست
 که مرا قربان خود سازی و میانی بجان من و بصورت من بستی تا چون بخود نگرم حسرت
 سزا نهیم و هر جا که باشم و هر حال که باشم تو من باشی و جدائی تمام و کمال بر طرف شود
 ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روی تست و لطف تو و دوزخ

قوه بفعل بر آراسید یاد آمد از ان ذکر اسرار نام ظاهر ایجان جهان از زبان
 بنده خاص صاحب خود بشنید و بداند که اول و آخر است و آخر مراد اول نیز معکوس است
 یعنی از اثر بوثر رفتن که ظاهر است و لهذا در اسم ظاهر است که مثل بر تمام عالم گشته تجلی
 اول که وحدت است مفیض است که بعد المبادی حقیقه ایحاطی است این مفیض بفرقه
 اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر قطب الولاية محمّد بن علی العربی فرموده است
 مفاض تعینات است و کمال در انسان کامل است که احاطه را تمام گردید بحقیقت تعین
 همان است و هم تعیناتی است صورت او و لهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار است
 اول و آخر و ظاهر و باطن اینجا چهار را اجمال است در تفصیل او بر هم رانده تمام اینجا و
 تکمیل اینجا یعنی بینی که عاشقان و رد کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که
 شمه از ان گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود و عقلمها و فهمها حیران شود و دختر با باید که از ان
 اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر نیست یک هزار و سیصد و شصت و چهار ای سید
 مقصود سرست که در اظهار است هر که فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید عدد اسم باطن کمتر
 از اسم ظاهر است اگر چه در مراتب او زیاده است اما زیاده ای دکی اینجا با هم در یک
 پیراهن اند اگر گنجایش در وقت میبود از اسرار اسم باطن نیز اندکی نوشته می شد اما یقین
 میدانم که فهم آن میسر نیست جز صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست
 و در کار خود فرموده است والله اعلم بحقیقه الحال ششی در خواب دیده شد غوصی
 در دریا فرو رفت بگوهری رسید که یگان بود چون با و رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا
 میری چند بتقریب نام مذکور بیا و آمد نوشته میشود که در ان مجلس اسحق حقیقی مقبول بادی
 سید شخصی سالها در دریای که لاتین تار یک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت
 بجای شبنوری پیدا شد که از ان دریا شنا کنان بر آمد و سه دریای روشن در نظر آمد
 یکی بعد از دیگری بدریای اول در آمد و از و بدریای دوم و از و بدریای سوم

اہم در مجاز وہم در حقیقت ہر جا بجلوہ دیگر و بر یک دیگر و بصورت دیگر و بظاہر و باہر
 اما عاشقی کہ این اسرار و این احوال در یاد و مشاہدہ کند جز بن کسیت و کجاست سو گند
 جزو کہ سنم و بس امر و قطب دائرہ عشق جزیکے نیست امر و ذاتی کہ کماست و ز ازل
 و ابدست و ہماں قطب دائرہ عشق ست دائرہ حسن ست و نیز ہماں چہ عشق ست
 حسن ست و حسن عشق دو نام و یک ذات و یک حقیقت اند خواہ ذات کوئی خواہ صفات
 خواہ حسن کوئی خواہ عشق کوئی حج و فرق یکیت گاہی حج بزبان فرق حرف زند و گاہی
 فرق بزبان حج اینجا فرق ست کہ بصورت حج برآمدہ خود بخود متکلم ست حاصل کہ توئی
 اے سید کہ با خود دیکم با سر احسن عشق می کنی ای مستوق دو جہانی من اے سید
 مستوق توئی و دیگری نیست اے سید من عابد تو ام و تو عابد منی من حامد تو ام و
 تو حامد منی سپاس و ستایش کہ ترا کنم خود را کردہ باشم کہ ترا جہر در خود نہ بینم خودی و خدائی
 کیت از خود تا خدا چہ فرق ست وحدۃ بصورت شش مرتبہ ظہور نو و ہنوز آن شش مرتبہ
 پوشیدہ است در صورت کنایت ست کہ نمودی بیش نیست بغہم بغہم ہیہات اینچہ گفتن
 کہ بغہم مگر تو بصورت من کہ توئی خود را کہ منم میگویی عجب حالی و شگرف صفتی کہ ہم دونی
 و ہم یگانگی ہم بندگیست و ہم خدائی اللہ اللہ سخن بسیار ستانہ میرود از تا محرم محفوظ باد
 و اگر نیک بنگری تا محرم کیت کہ جز تو دیگرے موجود نیست توئی و بس اینجا دو نام ست
 یکے نام ظاہر و دیگرے نام پوشیدہ عاشق از اسرار ہر دو و قنست اما در مرتبہ انہما
 و اعلام جز آن نام نام ظاہر دیگران نتواند آن را نیز جز عاشق نداند اندکے ازان گویم
 تو میدانی در تو تو خواہے دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نہ اگر چہ بحقیقت
 ہر برعکس ست کہ من تو ام و تو من آہ ازین بیگانگی و ہشنانی بیگانگی سوخت و آستان
 انفرخت اے سید بحق دوستی کہ با من داری و بحق محبتے کہ با تو دارم کہ
 مقصود حقیقی را اتحاد ست نزد تر صورت و جو بخش و از عالم اسکان بوجود آرد و از

و بجای خاموش بودن حرف زنند و بجای حرف زدن خاموش مانند غزل که آن شخص
 چون باینجا رسید و احوال و اوضاع آنها دید عجب حالی او را پیش آمد و چاره ندید غیر
 از نیکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم هجوم کردند که مازاد شد
 و هادی خود میدانیم البته نمی گذاریم که آنجا بروی وی گفت که این چگونه بود که مرا
 دوست دارید و خلاف من کنید آنها گفتند که این کار بی اختیاریم هم تو
 صلاح کار و حال ما بگوئی آن شخص گفت که مرا بسوزید و خاکستر را بخورید
 آن چنان کردند چون بر این وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید
 و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفتهای نیک ایشان پیدا شد
 بخصوص شخصیکه خاکستر دل او خورده بود وی بجای او خلیفه شد و همان حال که او را
 در دهر دید گشت و بی تکلف خود را همان شخص دید و متعجب در یافت که وطن من شهر
 و من در درو ستا غریب و مسافر و از وی دیگری دازان دیگر بهر سید و پنهان
 میر و دامی رد و نفهم اگر دانای حقیقی است سید وای محبوب جانی من این اسما است
 و اسما همه تویی بلکه این اسماعین تست نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقایق و
 معانی ظاهر گردد که بسده هزار جلد بنگذارد اما فرصت گویم اندکی از آن نوشته آید و عشق
 و وحدت و معشوق مرتبه و جوب و عاشق مرتبه امکان اول عاشق معشوق پیوند و
 بعد از آن معشوق بعاشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق بلکه عشق بود و پس که هم
 معشوق است و هم عاشق طریق سلوک نیست بقدم جذبه در این رفته شود
 وای طالب حق اگر میخواهد که بحق برسی باید که دو چیز اختیار کند یکی محبت باشد
 و میر خود و دوم شد و پیر نه آنست که با و رسم مرید اختیار کنند و گویند من مرید او
 شدیم و او پیر منست و در مردم این حرف شائعست پیر همان است که او را دانند
 که محبوب است و محبت با و درست کنند و او را در جهان وسیله درگاه حق

و درین دریا مقام کرد و ساها در اینجا بود و کلهری پیش گرفت که مناسب این مقام بود
 بناگاه این دریاهای دیگر در همین دریا درآمدند ترتیب عکس و هم را درین دریا دید تا آنکه
 دریای که در نای ظلمت بود نیز ظاهر شد و در آن گم شد چنانچه پیش ازین بود چون متی
 برین حال گذشت یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن انیست که بجایا رسید که این همه میاها
 خشک شد و هیچ ازان ~~نماند~~ و حجب ترا نگذرد دریا نمودار بود و نه خشکی و نه نور و
 ظلمت نه چیز بجز سوای نور ~~ظلمت~~ بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد ازان
 ساها خود را دید چه می بیند که خود عین دریاست و دریا همه نمودار است و تنه
 او بعد ازان درین دریا با زنان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب
 می آمد و باین شخص مرادی برآورد و در یک لحظه ازان شخص و ازان زنان فرزندان
 ظهور و تولد میکردند در هر لحظه چندین هزار فرزندان از هر زن ازین زنان چندین هزار
 در هزار دریا بودند متولد شدن گرفت و از هر فرزندان فرزندان دیگر و گاهی ازان نهنی شود
 که آن شخص را با همه فرزندان و زنان فرخورد و در خود سازد و یا از خود بیرون اندازد
 و این معامله بدست و هر لحظه قیامتی است قائم و حشریت ظاهر است
 شخصی بود اتفاقا از شهر بردو ستا آمد در دستا مردم عجب دید که رسوم ایشان
 اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی گریه کنند و در ایام غم شادی مثلا
 و قستیکه کسی برود شادی بسیار کنند و قستیکه کسی از بیماری خلاص گردد و شفا یابد
 چندان ماتم کنند که در بیان نیاید هم چنین سراویل را در سر پوشند و دستار را برپا
 در مجاهده با یکدیگر بجای دعا دشنام گویند و بجای دشنام دعا برین قیاس
 کارهای ایشان برعکس معقول باشد خندهای بی تقریر در میان ایشان بسیار بود
 سوداگری ایشان بسیار بود سوداگری ایشان چندان باشد که چون اصل مال را
 بر باد دهند یا در زیان اندازند گمان کنند که ما سوداگریم و باین افتخار و ابتهان کنند

و دل را با دار شیطانی واقع شود و هر چه او گوید بکند و برخلاف او نرود و چون
 این معنی حاصل شود نسبت پیری و مرید می راست گردد و احتیاج به دیگران ندارد
 دوم آنکه همیشه باید خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری
 که من خدایم و هیچ چیز مرا نیست و خدا را دوست بلکه من خود او هست و نور او است
 چون این خیال همیشه در دل است که بحق پرسی و بیان یاد هر چه فرموده است
 کند و از آن فرموده هر چه میسر آید میان بردارد و صفات و میره به صفات
 که در جمل گنهای دوست کار من نیست غیر از این همیشه

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر فرادان و منت بے پایان فرخدا دهند و جهان را که درین ایام مسرت
 و نیست انجام این مجموعه مسائل ستمه ضروریه کار آمد
 حضرات صوفیه من تصنیفات حضرات کبرایه نقش بندید
 بتصحیح حضرت مولانا اعجاز احمد صاحب مد اؤنے
 سلمه الله العنی بماهه بیع الثانی ۱۳۱۲

بمطبع مجتبیائی واقع دہلی
 طبع کردہ